

## نقش سغدی‌ها در دیپلماسی ابریشم دوران پادشاهی خسرو انوشیروان

علی‌بابایی درمنی<sup>۱</sup>

### چکیده

با رونق جاده ابریشم در دوران اشکانی و ساسانی، فرمانروایان ایران می‌کوشیدند به عنوان مالکان این راه بازرگانی میان شرق و غرب و در میان دو قدرت دیگر جهان باستان؛ چین و روم، اختیار تجارت ابریشم را در دست گیرند و از این طریق، تا اندازه‌ای از انباشت ثروت در بیزانس جلوگیری کنند. در این میان، مداخله سغدی‌ها در روند این تجارت در میانه سده ششم میلادی سبب شد تا تجارت ابریشم به "دیپلماسی ابریشم" تبدیل شود. در دیپلماسی ابریشم، تجارت ابریشم به عنوان عامل اقتصادی، در حاشیه ائتلاف‌های سیاسی - نظامی مانند ائتلاف بیزانس - تورکیوت‌ها قرار گرفت که پیامد عملکرد سغدی‌ها در این تجارت بود. در مقاله حاضر با توجه به منابع باستانی و پژوهش‌های نوین، کوشش شده است تا جایگاه و اهمیت تجارت ابریشم که بازرگانان سغدی در میانه سده ششم میلادی، آن را به دیپلماسی ابریشم تبدیل کردند، در صف آرای قدرت‌های بزرگ جهان باستان ایران و بیزانس و قدرت نوظهور دیگر یعنی تورکیوت‌ها بررسی شود.

### واژگان کلیدی:

ساسانیان، خسرو انوشیروان، سغدی‌ها، جاده ابریشم، دیپلماسی ابریشم

---

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۷/۱۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۹/۲۴  
<sup>۱</sup>. دانش آموخته دکتری تاریخ ایران باستان از دانشگاه تهران ababae@alumni.ut.ac.ir

## مقدمه

قدرت‌های بزرگ جهانی پیوسته از ابزار اقتصادی برای مقاصد سیاسی و نظامی سود می‌جویند. برای نمونه، این قدرت‌ها پس از تحریم‌های اقتصادی لیبی در سال ۱۹۸۶م. موجب شدند تا آن کشور از برنامه نظامی خود دست بردارد و سرانجام نیز، نظام سیاسی لیبی را سرنگون کردند. به همین ترتیب، اما در مقیاس کمتر، در روزگار باستان نیز دولت‌های قدرتمند کوشش می‌کردند تا با حرب‌های اقتصادی، حکومت‌ها را در موضع ضعف قرار دهند، یا آنها را وادار کنند تا از مواضع سیاسی خویش عقب‌نشینی کنند. یکی از حرب‌های اقتصادی، در روزگار باستان به عنوان ابزار اعمال قدرت، تجارت ابریشم بود که در آسیای مرکزی، سغدی‌ها آن را در دست داشتند.

هر چند تاکنون مطالعات بسیاری در باره "سغدی‌ها"، یکی از تیره‌های ایرانی تبار آسیای مرکزی به زبان فارسی صورت گرفته و نقش این تیره تجارت پیشه باستانی در جاده ابریشم به خوبی بررسی شده است، با این حال در این پژوهش‌ها، به نقش بازرگانان سغدی در "دیپلماسی اقتصادی" که در این مقاله از آن با عنوان "دیپلماسی ابریشم" یاد می‌کنیم، چندان توجه نکرده‌اند.<sup>۱</sup> حال آنکه در سال‌های گذشته، پژوهشگران غربی به خوبی به این

---

<sup>۱</sup>. بدرالزمان قریب، سغدی‌ها و جاده ابریشم، ایران شناخت، شماره ۵، تابستان ۱۳۷۶، صص ۲۸۱-۲۴۶؛ سغدی‌ها و آسیای مرکزی، در مجموعه یاد یار... مجموعه مقالات در باره آسیای مرکزی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲، صص ۲۳-۱؛ طلسم باران در سغدی، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، فروردین ۱۳۴۸؛ عنایت الله رضا، نگاهی به سیاست خارجی دولت ساسانی در غرب قفقاز، تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۴، صص ۲۲-۷؛ نقش ایران در جاده ابریشم تا پایان عهد ساسانی، ایران شناخت، شماره ۵، تابستان ۱۳۷۶، صص ۲۱۱-۱۹۹؛ ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱؛ علی مظاهری، جاده ابریشم، ج ۲، ترجمه: ملک ناصر نوبان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸.

موضوع توجه داشته‌اند.<sup>۱</sup> در مقاله حاضر، با توجه به منابع باستانی و پژوهش‌های نوین، تبدیل "تجارت ابریشم" به "دیپلماسی ابریشم" را در دوره پادشاهی خسرو انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ م.) و در میان تیره ایرانی سغدی بررسی می‌کنیم.

### تاریخ و فرهنگ سغد

مرکز و خاستگاه قوم سغد، در دره زرافشان و واحه‌های پنجیکنت<sup>۲</sup> و سمرقند بود و آنها از آنجا به شرق و غرب سرزمین میان دو رود جیحون و سیحون پراکنده شدند و در واحه‌های بخارا، فرغانه و چاچ (تاشکند) سکنی گزیدند. در دوران باستان، آسیای مرکزی کاملاً ایرانی بود و برخی از پژوهشگران، آن را ایران شرقی یا ایران خارجی خوانده‌اند، زیرا این ناحیه از نظر فرهنگ و زبان، ایرانی بود و سه تمدن درخشان که در آن متجلی شد، تمدن بلخی (باکتریایی)، تمدن سغدی و تمدن خوارزمی هر سه بنیاد ایرانی داشت. بنا بر مدارک مکتوب که باستان‌شناسان این قرن به دست آورده‌اند، زبان‌های سغدی، بلخی و خوارزمی، پیوندی نزدیک داشتند و هر سه از گروه زبان‌های ایرانی میانه شرقی بودند. هر سه تمدن، از فرهنگ ایرانی هخامنشی و اشکانی بهره بردند و با وجود تفاوت آیینی با ایران ساسانی، از تأثیر بن مایه‌های فرهنگی و نفوذ هنری آن برکنار نماندند (قریب، ۱۳۷۶: ۲۵۲-۲۴۹). در واقع، سغدی‌ها وفاداری چندانی به آیینی خاص نداشتند: نخست آیین بودا را پذیرفتند و سپس از پیروان پرشور مانویان و مسیحیان نسطوری شدند و در سفرهای تجاری، این آیین‌ها را در آسیا تبلیغ می‌کردند (فولتس، ۱۳۸۵: ۱۸).

<sup>۱</sup> e.g: Enoki, Kazuo, "Sogdiana and the, Hsiung-nu." *Central Asiatic Journal*, I/1 (1955), 43-62; Sims-Williams, Nicholas "The Sogdian Merchants in China and India". In Alfredo Cadonna et Lionello Lanciotti, eds., *Cina e Iran da Alessandro Magno alla Dinastia Tang*. Firenze: Olschki, 1996, 45-67; Vaissière, Étienne, *Sogdian Traders*, Translated by James Ward, Brill, Leiden, Boston, 2005.

<sup>۲</sup> Panjikent

سغد همراه پارت، خوارزم و بلخ بخشی از شهربانی شماره شانزدهم هخامنشی بود که در مجموع، مالیات سالانه‌ای برابر با ۳۰۰ تالان به شاهنشاهی هخامنشی پرداخت می‌کردند (هرودوت، ۳۹۱: ۴۰۱/۱). نام این سرزمین به عنوان بخشی از شاهنشاهی هخامنشی در کتیبه‌های فارسی باستان به صورت "سوگودا"، "سوگدا" و "سوگدم" ذکر شده است.<sup>۱</sup> در پی فروپاشی حکومت هخامنشی، مقدونی‌ها به سغد یورش بردند و گرچه نتوانستند بر آنجا مسلط شوند (زیمال، ۱۳۸۰: ۳۴۲)، اما یورش آنها سبب شد تا برخی از سغدی‌ها به چین مهاجرت کنند (قریب، ۱۳۷۶: ۲۵۸؛ Vaissière, 2003: 23). باید گفت که از آغاز رونق جاده ابریشم در دوران اشکانی، بازرگانان سغدی در دو سوی جاده ابریشم فعال بودند.

### جاده ابریشم در دوران اشکانی

جاده ابریشم که پیش از تکامل تدریجی تجارت دریایی بین کشورهای حوزه مدیترانه و اقیانوس هند، شریان اصلی مبادله کالا میان شرق و غرب جهان بود، به طول تقریبی ۸۰۰۰ کیلومتر، چین را به بیژانس متصل می‌کرد. پیش از قدرت گرفتن اشکانیان در ایران و گزارش برخی از سفیران چینی، به طور کلی اطلاعات چندانی در باره تجارت ابریشم در دست نداریم. مهاجرت اقوام «یوئه چی»<sup>۲</sup>؛ به سمت غرب، در پی حمله ویرانگر هون‌ها بر تاریخ سیاسی ایران تأثیر نهاد. در پی یورش یوئه چی‌ها به سکاها در مرزهای شرقی ایران، از سال ۱۳۰ پ. م. مرزهای شرقی ایران از سوی این قوم کوچ‌رو مورد تهدید قرار گرفت. فرهاد دوم پادشاه اشکانی در جنگ با سکاها و جانشین او اردوان پنجم در نبرد با تیره‌ای از یوئه‌چی‌ها از پای درآمد، با این حال، مهرداد دوم اشکانی ملقب به مهرداد بزرگ موفق شد از تعرض سکاها به مرزهای شرقی ایران

<sup>۱</sup>. Suguda→( Kent, Roland Grubb, Old Persian: grammar, texts, lexicon, American Oriental Society, New Haven (Conn.), 1989, DB, p 116; DPe, p 136; DNa, p 137; DSe, p 141; DSf, p 143); sugdam→( kent, 1989, DPh, p 136; DH, p 147); sugda (kent, 1989, XPh, 151)

<sup>۲</sup>. یوئه چی (Yuèzhī) از اقوام ایرانی تبار آسیای مرکزی در دوره باستان است.

جلوگیری کند و مرزهای ایران را تا مرو و هرات گسترش دهد. در کتاب "تاریخ سلسله نخست هان" نکته‌ای به چشم می‌خورد که نشانه‌ای از تسلط ایرانیان بر فرارودان در سال‌های پایانی سده دوم پیش از میلاد است: در این زمان، ۲۰ هزار سوار اشکانی در فرارودان به پیشواز نماینده چینی‌ها، چانگ چین<sup>۱</sup> آمدند و این اشاره، اعاده صلح در مرزهای شرقی ایران را آشکار می‌کند.

رهایی مرزهای شرقی ایران از تهاجم قبایل بیابانگرد، موجب پیشرفت و توسعه تجارت بین‌المللی در روزگار اشکانیان شد. به لطف تواریخ سلسله‌های چین باستان، ما اطلاعاتی در خصوص روابط تجاری اشکانیان با چینی‌ها در دست داریم. بر پایه این منابع، اشکانیان با استفاده از موقعیت مساعد جغرافیایی، در تجارت ابریشم به ثروت هنگفتی دست یافتند. اشکانیان که نقاط حساس جاده ابریشم را تحت نظارت و در اختیار داشتند، از مبادله مستقیم کالا میان روم و چین جلوگیری می‌کردند. در کتاب یاد شده، در این باره آمده است: «امپراتوری روم پیوسته آرزو داشت تا نمایندگانی به دربار چین بفرستد، اما از آنجایی که اشکانیان علاقه‌مند به ادامه تجارت ابریشم با امپراتوری روم بودند، زیر کانه مانع از رابطه مستقیم تجاری آنها با چین می‌شدند» (تشکری، ۱۳۵۶: ۱۶).

گزارش کتاب وی لوئه<sup>۲</sup> از تواریخ سلسله‌ای چین نیز حاکی از انحصار تجارت ابریشم در دست اشکانیان است: «رومی‌ها همیشه علاقه داشتند تا سفرای خود را به دربار چین اعزام کنند ولی اشکانیان می‌خواستند تا موقعیت انحصاری پرمفعت ناشی از تجارت شرق و غرب را در دست خود نگه دارند. از این رو آنها به رومی‌ها اجازه عبور از سرزمین خود را نمی‌دهند» (تشکری، ۱۳۵۶: ۱۷).

---

<sup>۱</sup>. Chang Chien

<sup>۲</sup>. Wei Lueh

همچنین در «تاریخ سلسله نخست هان»، از سفر کن یینگ<sup>۱</sup> سفیر پن چائو<sup>۲</sup>، یکی از فرماندهان عالی مرتبه چینی به ایران سخن به میان می‌آید که در جست و جوی راهی برای سفر به روم و تجارت با آن دیار بود؛ ملاحان ایرانی داستان‌هایی برای او ساختند تا او را از سفر به روم و گشایش ارتباطات تجاری با آن دیار منصرف کنند. آنها به کن یینگ گفتند: سفر به امپراتوری روم در صورتی که باد موافق نوزد، دو سال طول می‌کشد و در نتیجه، مسافران دریایی باید برای سه سال، آذوقه تهیه کنند و افزودند: در دریا موجود مرموزی تاکنون موجب مرگ صدها تن شده است. سرانجام کن یینگ را از سفر نومید کردند تا انحصار تجارت ابریشم در دست ایران باقی بماند (همان). با این همه، چنانکه در ادامه ملاحظه خواهد شد، بازرگانان سغدی، برای فروش مستقیم و بی‌واسطه ابریشم به بیزانسی‌ها، بیش از بازرگانان چینی سماجت به خرج دادند.

نخستین مهاجرت سغدی‌ها به چین، پس از حمله اسکندر مقدونی به ایران صورت گرفت و در دوره اشکانی، آنها تجارت در جاده ابریشم را آغاز کردند. برخی از دانشمندان، نقش سغدی‌ها را در تجارت، به نقش بازرگانان آرامی دوره باستان تشبیه کرده‌اند. چینی‌ها از آنان به عنوان تاجران زبردست سخن به میان آورده‌اند که «هنگام تولد فرزندان، در دهانشان عسل و در دستشان چسب می‌گذارند تا بازرگانانی شیرین زبان شوند. در پنج سالگی به آنها شیوه دادوستد می‌آموزند و در دوازده سالگی آنها را برای تمرین به دیار همسایه می‌فرستند». ختنی‌ها نیز واژه "سولو"<sup>۳</sup> را که در اصل به اهل سغد اطلاق می‌شد، به معنای سوداگر و تاجر به کار می‌بردند. بنا بر ضرب المثل چینی: «سغدی‌ها هر جا سود باشد، آنجا می‌روند.» (قریب، ۱۳۷۶: ۲۵۸). نقش سغدی‌ها در جاده ابریشم تا بدان حد بود که در یک منبع چینی از آنها چنین یاد شده

---

<sup>۱</sup>. Kan Ying

<sup>۲</sup>. Pan Chao

<sup>۳</sup>. Sulu

است: «اقوام هو<sup>۱</sup> [یعنی سغدی‌ها]، سوداگران سمرقندند که اصل آنها و همهٔ آداب و رسوم آنها مربوط به جادهٔ ابریشم بود» (مظاهری، ۱۳۸۸: ۲/ ۷۱۲).

اهمیت این سغدی‌ان مهاجر، افزون بر نقشی که در داد و ستد کالا در قدیمی‌ترین و طویل‌ترین جاده تاریخی جهان داشتند، گسترش فرهنگ در دو جهان غرب و شرق آسیا و نزدیک کردن آنها به یکدیگر بود. به تعبیر ریچارد فولتس: «آنها زنبوران فرهنگی بودند که اندیشه‌ها و سنت‌های یک تمدن را در تمدن دیگر گرده افشانی می‌کردند» (فولتس، ۱۳۸۵: ۱۷). آنها اگر چه در برقراری ثبات و امنیت جادهٔ ابریشم از نفوذ نظامی چین بهره می‌گرفتند، اما تأثیر فرهنگی آنان تا قلب امپراتوری چین پرتو داشت: راهی سغدی از سمرقند تا دیوار چین کشیده شده بود؛ از همین راه، دستاوردهای هنر ایرانی همچون فرش، انواع منسوجات، عطریات و محصولات کشاورزی ایران مانند انار، انگور، انجیر، یونجه و گشنیز به چین می‌رسید و ابریشم چین، که در ایران به صورت زربفت در می‌آمد، دوباره به صورت کالای مورد علاقه درباریان به چین باز می‌گشت (قریب، ۱۳۷۶: ۲۵۹-۲۵۸). در این زمان، مهم‌ترین شهر تجاری سغدی‌ها در چین "گانسو"<sup>۲</sup> بود (Vaissière, 2003: 24). از دیگر شهرهای مهمی که می‌توان از آنها به عنوان تجارت سغدی‌ها یاد کرد، "لب نور"<sup>۳</sup> و "تیان شان"<sup>۴</sup> است (Vaissière, 2005: 197).

### تجارت ابریشم سغدی‌ها در دوران پادشاهی خسرو انوشیروان

در دورهٔ ساسانی، شاهان این سلسله اختیار تجارت ابریشم میان چین و بیزانس را در دست داشتند: ساسانیان ابریشم را از بازرگانان سغدی می‌خریدند و با بهای گزاف به رومی‌ها عرضه می‌کردند. باید یادآوری کنیم که مصرف ابریشم در ایران در برابر مصرف بیزانسی‌ها، که به تجملات و لباس‌های ابریشمی علاقهٔ خاص داشتند، بسیار اندک بود. این

1. Hu

2. Gansu

3. Lobnor

4. Tianshan

تجارت سود سرشاری نصیب ایرانیان می‌کرد: خزانه آنها پر از سکه‌های طلای بیزانسی و خزانه بیزانس تهی می‌شد. بنا بر منابع بیزانسی، هنگام جنگ میان ایرانیان و بیزانسی‌ها، ایرانیان بر بهای ابریشم می‌افزودند، تا خزانه بیزانس را خالی کنند و بیزانسی‌ها نیز از آن سوی می‌کوشیدند در داخل بیزانس، اختیار بهای ابریشم را در دست داشته باشند. برای نمونه، ژوستینیان اول<sup>۱</sup> (۵۶۵-۵۲۷ م.) در مواقع بحرانی، کوشش می‌کرد قیمت تولیدات اندک ابریشم بیزانس را که در کارگاه‌های امپراتوری تهیه می‌شد، پایین نگاه دارد تا از واردات ابریشم گران وارداتی جلوگیری کند، گو اینکه این اقدام به بازار سیاه ابریشم در بیزانس دامن می‌زد و برخی از کارگاه‌های تولید پارچه در بیزانس تعطیل می‌شدند و برخی از استادکاران بیزانسی به ایران مهاجرت می‌کردند (Procopius, 1927: 13-25).

با این همه، چنانکه در مقدمه اشاره شد، در دوران پادشاهی خسرو انوشیروان، پاره‌ای رویدادهای تاریخی دست به دست هم داد تا تجارت ابریشم به دست سغدی‌ها به "دیپلماسی ابریشم" تبدیل شود. نخستین رویداد قدرت گرفتن امپراتوری تورکیوت‌ها<sup>۲</sup> در مناطق میان استپ‌های غرب چین تا شمال دریای مازندران بود. درک اهمیت نیمه دوم سده ششم میلادی در مناسبات تجاری میان ایران و بیزانس، جز با آگاهی از مناسبات امپراتوری تورکیوت‌ها و بازرگانان سغدی در این زمان امکان‌پذیر نیست. در واقع، ایرانیان تنها واسطه انتقال ابریشم چین به بیزانس نبودند و بازرگانان سغدی از مرزهای غربی چین تا مرزهای شرقی ایران، این کالای گرانبها را در طول کوه‌های پامیر و رود تاریم حمل می‌کردند و در تجارت ابریشم نقش عمده داشتند.

در سال ۵۵۷ م. در پایان دوره دوم جنگ با بیزانسی‌ها، انوشیروان بر آن شد تا به موجودیت حکومت پوشالی هپتالیان<sup>۳</sup> در مرزهای شرقی ایران پایان دهد. او با یاری

---

<sup>۱</sup>. Justinian I

<sup>۲</sup>. امپراتوری تورکیوت‌ها Turkiuts یا گوگ ترک‌ها را ترکان شمال چین میان سال‌های ۵۵۲ تا ۶۵۹ میلادی در شرق دریای مازندران تشکیل دادند.

<sup>۳</sup>. امپراتوری هپتالیان Hephthalite Empire از سال ۴۰۸ تا ۵۵۷ م.، به دست هون‌های سفید در آن سوی مرزهای شرقی ایران تشکیل شد.



حکومت تورکیوت‌ها بر سرزمین آنها دست یافت و مرز شرقی ایران را به رود جیحون رساند. از بین رفتن حکومت ضعیف هیتالیان، به پیشرفت تورکیوت‌ها در فرارودان و همسایگی آنها با شاهنشاهی ساسانی انجامید. امپراتوری تورکیوت‌ها از اساس با حکومت ضعیف هیتالیان تفاوت داشت: تورکیوت‌ها در اندک زمانی امپراتوری خود را گسترش دادند و قبایل پراکنده و سلحشور فرارودان و شمال دریای مازندران را متحد کردند؛ بدین ترتیب، زنگ خطر برای همسایگان شرقی و غربی یعنی امپراتوری چین و شاهنشاهی ساسانی به صدا در آمد. نخستین تهدید این امپراتوری تازه تأسیس متوجه همسایه شرقی یعنی امپراتوری چین شد: دو سلسله محلی "ژو"<sup>۱</sup> (۵۸۱-۵۵۷ م.) و سلسله "کی"<sup>۲</sup> (۵۷۷-۵۵۰ م.) در شمال چین برای تسلط بر این منطقه با یکدیگر می‌جنگیدند. برای اینکه حریف تازه از راه رسیده، یعنی امپراتوری تورکیوت به نفع رقیب وارد جنگ نشود، آنها سالانه صد هزار تاقچه ابریشم به آنها باج دادند (Vaissière, 2005: 209). این ثروت باد آورده که نصیب امپراتوری تازه نفس شد، فصل جدیدی در روابط تورکیوت‌ها و سغدی‌ها گشود.

تورکیوت‌ها در سال ۵۷۰ م. بر سغد مسلط شدند (Vaissière, 2005: 200) و سغدی‌ها که پیشینه گرانسنگی در تجارت و به ویژه تجارت ابریشم داشتند، تورکیوت‌ها را تشویق کردند تا با فروش ابریشم چین به ایرانی‌ها و بیزانسی‌ها به ثروت هنگفتی دست یابند، زیرا قیمت ابریشم در چین اندک بود و در آسیای مرکزی به دو برابر<sup>۳</sup> و در ایران و بیزانس تا چند برابر می‌رسید. بنابراین، سغدی‌ها می‌توانستند با حجم قابل ملاحظه ابریشم تورکیوت‌ها سود سرشاری نصیب آنها کنند و خود نیز از آن بهره‌مند شوند، اما تورکیوت‌ها دولتی نوپا بودند و سابقه ارتباط با ابرقدرت‌هایی چون ایران ساسانی و بیزانس را نداشتند، از این رو، از سغدی‌های تاجرپیشه که به سبب تبحر در این حرفه به سرزمین‌های دور دست سفر می‌کردند و با زمامداران و دیوانسالاران ایرانی

<sup>۱</sup>. Northen Zhou

<sup>۲</sup>. Northen Qi

<sup>۳</sup>. قیمت ابریشم از دون هوانگ Dunhuang در چین تا رسیدن به دست بازرگانان سغدی در سمرقند دو برابر می‌شد (Vaissière, 2005: 177).

و بیزانسی آشنا بودند، بهره گرفتند<sup>۱</sup> چنانکه ملاحظه خواهد شد، در جریان این داد و ستد بود که تجارت ابریشم به دیپلماسی ابریشم تبدیل شد، اما پیش از آنکه به عملکرد بازرگانان سغدی برای فروش ابریشم تورکیوت‌ها به ایرانی‌ها و بیزانسی‌ها بپردازیم، یادآوری ۲ نکته اهمیت بسیار دارد:

۱. تنها سبب اطمینان تورکیوت‌ها به سغدی‌ها این نبود که آنها با ابرقدرت‌هایی چون ایران ساسانی و بیزانس سابقه ارتباط نداشتند؛ اصولاً نا‌آشنایی تورکیوت‌ها با دولت‌های بزرگ موجب نمی‌شد که تورکیوت‌ها تا بدین حد به سغدی‌ها اطمینان یابند و به آنها اختیار تام بدهند. در واقع، ارتباطات فرهنگی و شاید خونی، رشته‌ای استوار بود که تورکیوت‌ها و سغدی‌ها را با هم پیوند می‌داد و سبب آمیختگی و حتی وحدت میان آنها بود. فرضیه‌ای هست که بر پایه آن، خاندان فرمانروای تورکیوت‌ها دورگه و اختلاطی از تورکیوت‌ها و سغدی‌ها بوده‌اند (Vaissière, 2005: 205-206). گذشته از این فرضیه، که برخی منابع چینی آن را تأیید می‌کند (Mau-Tsai, 1958: 40)، تأثیر فرهنگی بی‌چون و چرای سغدی‌ها بر تورکیوت، به گونه‌ای، زمینه تأثیر آنها را در روند تصمیم امپراتوری تازه تأسیس تورکیوت‌ها فراهم آورد. نخستین متن‌های به دست آمده از دوران متقدم تورکیوت‌ها به خط سغدی است: اولین سفیری که از سوی تورکیوت‌ها به بیزانس گسیل شد، حامل نامه‌ای به زبان سغدی بود (Menander, 1985: 115). همچنین سغدی‌ها و چینی‌ها، تأثیر بسزایی در گرایش ترک‌ها به آیین بودا داشتند. نشانه‌های تأثیر فرهنگی سغدی‌ها تا روزگار ما در آسیای مرکزی آشکار است؛ نمونه آن، الفبای مغولی است که از الفبای سغدی دوره باستان وام گرفته شده است (Vaissière, 2005: 202-203).

۲. رابطه تجاری میان تورکیوت‌ها و سغدی‌ها به دوران پس از تسلط تورکیوت‌ها بر سغدی‌ها منحصر نبود: حتی پیش از تصرف سغد به دست تورکیوت‌ها، بنا بر منابع چینی، وقتی تورکیوت‌ها در سال ۵۴۵ م. برای خرید ابریشم نزد چینی‌ها آمدند،

---

<sup>۱</sup>. چنانکه فولتس اشاره کرده است: «سغدی‌ها در دیپلماسی و ترجمه تبحر داشتند و دبیران سغدی متن‌های دینی آیین بودا و مانویت و مسیحیت را به زبان‌های گوناگون جاده ابریشم ترجمه می‌کردند» (فولتس، ۱۳۸۵: ۱۸).

چینی‌ها سفیری نزد آنها فرستادند، با نام نوئوپانتو<sup>۱</sup> (Mau-Tsai, 1958: 6-7)، که به نظر وسیه، این نام سغدی و به معنای "بندۀ آن‌هایتا" است (Vaissière, 2005: 205). به هر رو، رابطه استوار میان تورکیوت‌ها و سغدی‌ها، سرانجام سبب شد تا سغدی‌ها بکوشند، به عنوان دیپلمات-بازرگان، از طریق تجارت ابریشم، راه تورکیوت را به سوی سرزمین‌های شرقی باز کنند. حوادث این دوران را مناندر پروتکتور<sup>۲</sup> مورخ بیزانسی به یادگار نهاده است. مناندر یکی از مورخان بیزانسی بود که سنت "تاریخ نگاری پیوسته" بیزانسی‌ها را ادامه داد. پیش از او، مورخان دیگر بیزانسی به نگارش تاریخ پرداختند: پروکوپوس<sup>۳</sup>، مورخ سده ششم میلادی، منشی بلیزاریوس<sup>۴</sup> سردار بزرگ روم بود. آگاثیاس<sup>۵</sup> (۵۳۶-۵۸۲ م.) کار پروکوپوس را ادامه داد و تاریخ دوران یوستی نیانوس<sup>۶</sup> (۵۶۵-۵۲۷ م.) را نوشت. مناندر پروتکتور پس از آگاثیاس کار او را مابین سال‌های ۵۵۸-۵۸۲ م. ادامه داد. پس از او نیز تئوفیلاکت سیموکاتا<sup>۷</sup> تاریخ روم طی سال‌های ۶۰۲-۵۸۲ م. را به رشته تحریر در آورد. در میان این مورخان، مناندر پروتکتور در ایران چندان شناخته نیست، اما او بیشترین گزارش‌ها را در باره دگرگونی‌های عمده در وضعیت جاده ابریشم و مذاکرات گسترده سیاسی میان هیأت‌های سیاسی ایران و بیزانس و امپراتوری نوپای تورکیوت‌ها به دست می‌دهد.

حال می‌پردازیم به شرح سفارت سغدی‌ها به ایران و بیزانس از سوی مناندر: پس از اینکه تورکیوت‌ها، سغد را تصرف کردند، سغدی‌ها از سیزابول<sup>۸</sup> خاقان تورکیوت‌ها خواستند خواستند تا فرستاده‌ای نزد شاه ایران بفرستد و از او بخواهد تا آنها بتوانند در سرزمین ایران سفر کنند و به ایرانی‌ها ابریشم بفروشند. سیزابول پذیرفت و فرستادگان سغدی را

1. Nuopantuo

2. Menander protector

3. Procopius

4. Belisarius

5. Agathias

6. Justinian I

7. Theophylact Simocatta

8. Sizabul

نزد ایرانیان فرستاد که رهبر آنها مانیاخ<sup>۱</sup> بود (۵۶۸ م). چون سغدی‌ها نزد پادشاه ایران رسیدند، از شاه خواستند تا ابریشم خود را در ایران بدون جلوگیری شاهنشاهی ایران بفروشند. شاهنشاه ایران از این درخواست خشنود نشد و میل نداشت به سغدی‌ها اجازه دهد تا آزادانه در سرزمین ایران رفت و آمد کنند. به همین سبب، پاسخ به سغدی‌ها را به روز بعد موکول کرد و تعویق انداختن را روزها ادامه داد. پس از تأخیر بسیار و اصرار سغدی‌ها برای دریافت پاسخ، خسرو انوشیروان، انجمنی را به منظور گفت و گو در این باره فراخواند. کاتولف<sup>۲</sup> هپتالی حاضر در این جمع، به انوشیروان توصیه کرد که ابریشم را پس نفرستد، بلکه آن را به قیمت منصفانه‌ای بخرد و در برابر چشم فرستادگان سغدی به آتش بکشد. در این صورت، انوشیروان مرتکب کار ناعادلانه‌ای نشد، اما در ضمن این موضوع را برای فرستادگان سغدی روشن کرده است که ایرانیان تمایلی برای خرید ابریشم خام از تورکیوت‌ها ندارند. در نتیجه، چنانکه کاتولف توصیه کرده بود، ابریشم‌ها سوزانده شد و فرستادگان سغدی در حالی که از این ماجرا به هیچ وجه خشنود نبودند، به میهن خود بازگشتند (Menander, 1985: 112-113). دو نکته در این گزارش قابل تأمل است: نخست آنکه، انوشیروان از اجازه دسترسی آزاد سغدی‌ها به خاک ایران بیمناک بود و احتمالاً آن را به عنوان درخواستی برای معامله مستقیم با بیزانسی‌ها تلقی می‌کرد. این امر می‌توانست دو اشکال عمده برای ایرانیان پدید آورد: ۱. امکان جاسوسی آنها برای تورکیوت‌ها؛ امری که در تاریخ دوره باستان بی سابقه نبود و کشورهای متخاصم برای اطلاع از اوضاع لشکری و کشوری حریف از بازرگانان برای جاسوسی استفاده می‌کردند (Vaissière, 2005: 233-234)؛ ۲. معامله بی‌واسطه سغدی‌ها و بیزانسی‌ها سبب می‌شد تا انحصار قیمت‌گذاری ابریشم از دست ایرانیان خارج شود. از سوی دیگر این احتمال نیز وجود داشت که با ورود انبوه ابریشم سغدی‌ها، قیمت ابریشم را در بازارهای بیزانس کاهش دهد؛ مسأله‌ای که مطلوب شاهنشاهی ساسانی نبود.

---

<sup>۱</sup>. Maniakh

<sup>۲</sup>. Katulph

نکته دیگر مربوط به نظرات شورایی است که به دعوت انوشیروان برگزار شد. شورا به این تصمیم رسید که شاهنشاهی ساسانی به طور قاطع از خرید ابریشم تورکیوت‌ها خودداری کند، زیرا چنانکه پیش‌تر بیان شد، امپراتوری تورکیوت‌ها از اساس با حکومت ضعیف هپتالیان تفاوت داشت و در اندک زمانی به گسترش و وسعت امپراتوری خود پرداخت و قبایل پراکنده و سلحشور فرارودان و شمال دریای مازندران را متحد کرد. به همین سبب، کارگزاران مدبر ساسانی به هیچ‌رو راضی نبودند که این امپراتوری توسعه طلب، از فروش ابریشم به چنان ثروت هنگفتی دست یابد و با اجیر کردن سپاهیان بیشتر به خاک ایران هجوم آورد.

به نوشته مناندر، تورکیوت‌ها نومید نشدند و برای بار دوم کسانی را به ایران گسیل داشتند. این بار ایرانی‌ها آب پاکی بر دستان تورکیوت‌ها ریختند، تا آنجا که کاتولف به انوشیروان گفت: به سبب طبیعت متغیر تورکیوت‌ها نمی‌توان به هیچ‌وجه به آنها اطمینان کرد و باید از رابطه دوستانه با آنها بر کنار ماند (Menander, 1985: 112-113). سفیران تورکیوت در راه بازگشت از ایران درگذشتند و برخی پژوهشگران این دیدگاه سیزابول (Menander, 1985: 114-115) را پذیرفته‌اند که مرگ سفیران تورکیوت بر اثر بیماری نبود، بلکه ایرانی‌ها آنها را مسموم کردند. این امر، آتش جنگ میان ایران و تورکیوت‌ها را در سال‌های بعد (۵۷۱ م.) و پس از تحکیم روابط آنها و بیزانس شعله‌ور کرد، اما به شکست تورکیوت‌ها منجر شد (Golden, 1992: 128؛ پیرنیا، ۱۳۷۳: ۲۰۹).

مانیاخ نماینده بازرگانان سغدی‌ها، از این فرصت یعنی از بی‌میلی پادشاه ایران برای برقراری رابطه تجاری با تورکیوت‌ها سود جست و سیزابول را پند داد تا راه دوستی با بیزانسی‌ها را در پیش گیرد و ابریشم خام خود را به آنها بفروشند، زیرا ابریشم نزد بیزانسی‌ها کاربرد بیشتری دارد. سیزابول این نظر را پذیرفت و مانیاخ را همراه هیئت به بیزانس فرستاد. این هیئت، حامل پیام دوستی و هدایای گرانبه‌ای ابریشمین و نامه‌ای به زبان سغدی بود که شخص مانیاخ آن را با خود داشت. مانیاخ از بسیاری راه‌ها و

سرزمین‌ها بر فراز کوه‌های قفقاز و نزدیک ابرها گذشت تا در بیزانس به حضور ژوستین دوم<sup>۱</sup> (۵۷۴-۵۶۵ م.) امپراتور روم رسید. در کنستانتین پول، مانیخ پس از دیدار با ژوستین، همراه سفیر بیزانسی‌ها، زمارخوس<sup>۲</sup>، نزد خاقان تورکیوت‌ها بازگشت تا روابط میان دو امپراتوری مستحکم‌تر شود (Menander, 1985: 114). زمارخوس نیز پس از مدتی مذاکره با تورکیوت در آسیای مرکزی، به میهن بازگشت. در بازگشت زمارخوس به بیزانس، به سبب مرگ مانیخ، سیزابول سرپرست دیگری برای هیئت اعزامی گماشت، تاگما<sup>۳</sup> نام با لقب "ترخان". سیزابول همراه این سفیر، فرزند مانیخ را نیز به سبب احترام ویژه نسبت به پدرش، راهی بیزانس کرد. از حوادث بعدی به خوبی پیداست که شاید هدف تورکیوت‌ها از اعزام سفیران به بیزانس، تنها فروش ابریشم بود، اما قصد بیزانسی‌ها از اعزام سفیر به آسیای مرکزی، تنها به خرید ابریشم منحصر نمی‌شد: آنها در صدد بودند تا با انعقاد قرارداد با تورکیوت‌ها، از آنها به عنوان متحدی برای یورش به قلمروی ایران یاری بگیرند و از شدت حملات ایرانیان به قلمروی بیزانس بکاهند. به نوشته طبری و به نقل از منابع او: «و چنان بود که سنجبوا<sup>۴</sup> خاقان که از همه ترکان قوی‌تر و دلیرتر بود و سپاه بیشتر داشت و همو بود که با وزیر شاه هپتالیان پیکار کرد و از بسیاری و دلیری هپتالیان بیم نکرد و وزیر شاهشان را با بیشتر سپاهیانش بکشت و اموال وی را به غنیمت گرفت و دیارشان را جز آنچه کسری گرفته بود به تصرف آورد. و هم او قوم ابخز و بنجر و بلنجر<sup>۵</sup> را استمالت کرد که به اطاعت وی گردن نهادند و گفتند که ملوک پارسیان به آنها فدیهای می‌داده‌اند تا به دیارشان حمله نبرند و سنجبوا با یکصد و ده هزار سپاهی بیامد و به نزدیک دیار صول رسید و کس پیش کسری فرستاد و تهدید کرد و بلنجرپروازی کرد و خواست که کسری مال بدو فرستد و فدیهای را که پیش از پادشاهی کسری به قوم ابخز و

1. Justin II

2. Zemarchos

3. Tagma

4. سنجبوا همان سیزابول منابع بیزانسی است.

5. ابخز و بنجر و بلنجر اقوام بیابانگرد قفقاز هستند.

بنجر و بلنجر می‌داده‌اند به آنها دهد و اگر زود نفرستد به دیار او حمله می‌برد و جنگ می‌اندازد و کسری به تهدید وی بی‌اعتنا ماند و آنچه خواسته بود نداد که دربند صول را محکم کرده بود و راه‌ها و دره‌ها که سنجبوا خاقان در پیش داشت استوار بود و مرز ارمینیه با پنجهزار سوار و پیاده از تطاول دشمن مصون بود و چون سنجبوا خاقان بدانست که کسری مرز صول را استوار کرده نومید شد و با سپاه خویش بازگشت و آن گروه دشمن که در مقابل گرگان بود به دژها که کسری ساخته بود دست‌اندازی نتوانست و غارت نبرد و چیره نشد» (طبری، ۱۳۷۳: ۶۴۸-۶۴۷). از آن سوی، ایرانیان نیز درصدد برآمدند تا اتحاد را که به زیان منافع ملی ایران بود بر هم زنند و شریان‌های اقتصادی بیزانس را در دریای سرخ قطع کنند. به گزارش ثئوفانس مورخ بیزانسی، اعزام سفیر از سوی بیزانس به آسیای مرکزی، سبب شد تا ایرانیان راه تجارت جنوبی بیزانسی‌ها یعنی یمن را در سال ۵۷۲ م. به تصرف خود در آورند (Theophanes, 1997: 362)؛ شواهدی که پژوهشگران این دوره تاریخی نیز تأیید می‌کنند (Vaissière, 2005: 229).

گزارش بعدی مناندر به هفت سال پس از این سفارت باز می‌گردد. در آن زمان (۵۷۶ م.) بیزانسی‌ها سفیر دیگری به نام والننتینوس<sup>۱</sup> به آسیای مرکزی روانه کردند، مناندر هنگام گزارش این سفارت، از ۱۰۶ تورکیوت نام می‌برد که از فرستادگان پیشین تورکیوت‌ها در بیزانس بودند و همراه والننتینوس به سرزمین تورکیوت‌ها بازگشتند. مناندر از سه سفارت دیگر نیز در میانه سفارت زمارخوس و والننتیوس سخن به میان می‌آورد، که این ۱۰۶ تورکیوت همراه آنها به بیزانس آمده بودند: سفارت هرودیان<sup>۲</sup>، سفارت پل کلیکیه‌ای<sup>۳</sup> و سفارت نخست والننتینوس، زیرا سفارت سال ۵۷۶ م. سفارت دوم والننتینوس بود (Menander, 1985: 171-173). این میزان رفت و آمد سیاسی-

---

1. Valentinus

2. Herodiam

3. Paul the Cilician

تجاری، شامل اعزام سفیران سغدی و تورکیوت، حاکی از روابط گستردهٔ بیزانس و آسیای مرکزی میان سال‌های ۵۷۶-۵۶۸ م. است.

با این همه، سفارت دوم والنتنوس، پایان ماه عسل ۸ سالهٔ تورکیوت‌ها و بیزانسی‌ها بود، زیرا در سال ۵۷۴ م. روابط بیزانسی‌ها و آوارها<sup>۱</sup>، که ترک‌ها با آنها دشمن بودند، پایان یافت و بیزانسی‌ها با پرداخت سالانه ۸۰۰۰۰ سکه طلا، از آوارها خواستند تا ضد اسلاوها وارد جنگ شوند و به طور موقت میان آوارها و بیزانس صلح شد (Golden, 1992: 129-130)؛ امری که برخلاف اتحاد تورکیوت‌ها و بیزانسی‌ها ضد ایران و آوارها بود. در سفر دوم والنتنوس به آسیای مرکزی، تورخانوس<sup>۲</sup> فرزند سیزابول، بیزانسی‌ها را خائن خواند و حتی والنتنوس را به مرگ تهدید کرد. به نوشتهٔ گلدمن، والنتنوس برای تشویق تورکیوت‌ها به آغاز دور تازهٔ جنگ، به آسیای مرکزی آمد، اما تورکیوت‌ها پس از شکست در نخستین کوشش برای رخنه در خاک ایران، جسارت دست‌اندازی به مرزهای ایران را از دست داده بودند. آنها همچنین به بد عهدی بیزانسی‌ها در مقابله با آوارها اعتراض داشتند و به محض مراجعهٔ آنها، در همان سال ۵۷۶ م.، شبه جزیرهٔ کریمه را آماج حمله قرار دادند و شهر بسفر را در سال ۵۷۹ م. تصرف کردند (Golden, 1992: 130-131). البته تسلط آنها بر کریمه طولی نپایید و در ۵۸۱ م. از کریمه رانده شدند. به هر حال، این جنگ مهر پایانی بر روابط خوبی بود که با دیپلماسی ابریشم میان تورکیوت‌ها و بیزانسی‌ها آغاز شد.

## نتیجه

با رونق جادهٔ ابریشم در دوران اشکانیان، فرمانروایان ایران می‌کوشیدند تا به عنوان صاحبان پل ارتباطی میان شرق و غرب، اختیار تجارت ابریشم، این فرآورده گرانبها را میان قلمروی دو قدرت دیگر جهان باستان یعنی چین و روم در دست گیرند. با آغاز

---

<sup>۱</sup>. آوارها از بیابانگردان استپ‌های دریای سیاه که هیچگاه در برابر تورکیوت‌ها تسلیم نشدند و پیوسته با آنها رقابت داشتند.

<sup>۲</sup>. Turxanthus



دوران ساسانی، روند مدیریت ایران بر تجارت ابریشم و تعیین قیمت آن پیش از رسیدن به بیزانس ادامه داشت، تا اینکه رقابت سیاسی میان ایران و بیزانس و قدرت نوظهور تورکیوت‌ها در نیمه دوم سده ششم میلادی، تجارت ابریشم را به "دیپلماسی ابریشم" تبدیل کرد. در این میان، نقش بازرگانان سغدی که از دیرباز اختیار تجارت در آسیای مرکزی را در دست داشتند و در دوران اشکانی نقش آنها در تجارت ابریشم چشمگیر بود، به حداکثر اهمیت رسید.

آنها تورکیوت را تشویق کردند تا ابریشمی دریافتی از چینی‌ها را به ایرانی‌ها بفروشند، یا اجازه عبور از قلمروی ایران را برای فروش ابریشم به بیزانسی‌ها دریافت کنند. این امر به نوعی نظارت ایران را بر تجارت ابریشم میان شرق و غرب بر هم می‌زد و نتیجه‌ای جز ثروتمندتر شدن تورکیوت‌ها نداشت، به ویژه که آنها سیاست توسعه‌طلبانه‌ای در پیش گرفته بودند. از دیگر سو، افزایش حجم ابریشم ارسالی به بیزانس، قیمت این فرآورده ارزشمند را در بیزانس کاهش می‌داد و تا اندازه‌ای به نظام عرضه و تقاضای ابریشم، که طی سده‌های متمادی از سوی ایرانی‌ها اداره می‌شد، آسیب می‌رساند. بنابراین، ایرانیان قصد نداشتند برای این تجارت پر سود به سغدی‌ها اجازه دهند. خودداری ایرانی‌ها از واگذاری امتیاز تجارت ابریشم به سغدی‌ها، به اتحاد سیاسی - نظامی تورکیوت‌ها و بیزانس منجر شد. در این اتحاد، بیزانسی‌ها بیش از آنکه در قید و بند تدارک ابریشم از طریق تورکیوت‌ها باشند، نیاز داشتند تا آنها در دوره سوم جنگ‌های خسرو انوشیروان و بیزانس به آنها یاری رسانند؛ هر چند که تورکیوت‌ها در سال ۵۷۱ م. کوشش کردند تا در راستای اتحاد با بیزانس، به ایران یورش برند، اما به سد دفاعی محکم ایران برخورد کردند و در نهایت تصمیم گرفتند این شکست را با حمله به متحد سابق خود، یعنی بیزانسی‌ها و تصرف بخشی از شبه جزیره کریمه جبران کنند؛ حادثه‌ای که دوران پر تلاطم "اتحاد ابریشم" میان بیزانسی‌ها و تورکیوت‌ها را پایان داد. در این میان آنچه بیش از همه شگفت می‌نماید، مهارت سغدی‌ها در تجارت بود. به نوشته وسیه، بازرگانان سغدی از هزاران کیلومتر آن سوتر می‌توانستند تشخیص دهند که امپراتوری بیزانس مهم‌ترین مصرف‌کننده ابریشم

است و به سختی خود را به آنجا رساندند. بازرگانانی که هنوز هم نشان نامشان بر بندر سوداک (سغداق) در شبه جزیره کریمه، یادآور گذشته درخشان تجارت و جاده‌ای است که به فرهنگ و تاریخ آنها جان داد.

## منابع و مأخذ

- پیرنیا، حسن، ۱۳۷۳، *ایران قدیم*، تهران: اساطیر.
- تشکری، عباس، ۱۳۵۶، *ایران به روایت چین باستان*، تهران: مؤسسه روابط بین‌المللی.
- رضا، عنایت الله، ۱۳۷۹، "نگاهی به سیاست خارجی دولت ساسانی در غرب قفقاز"، تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۴، ص ۲۲-۷.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۶، "نقش ایران در جاده ابریشم تا پایان عهد ساسانی"، ایران شناخت، شماره ۵، تابستان، ص ۲۱۱-۱۹۹.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۱، *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- زیمال، او، ۱۳۸۰، "تاریخ سیاسی مساوراء النهر"، در مجموعه کمبریج، ج ۳، قسمت اول، گردآورنده: احسان یارشاطر، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- فولتس، ریچارد، ۱۳۸۵، *دین‌های جاده ابریشم*، ترجمه: ع. پاشایی، تهران: انتشارات فراروان.
- قریب، بدر الزمان، ۱۳۷۶، "سغدی‌ها و جاده ابریشم"، ایران شناخت، شماره ۵، ص ۲۸۱-۲۴۶.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۲، "سغدی‌ها و آسیای میانه"، در مجموعه یاد یار ...، مجموعه مقالات در باره آسیای مرکزی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۲۳-۱.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۴۸، "طلسم باران در سغدی"، نشریه: انجمن فرهنگ ایران باستان، سال هفتم، شماره اول، ص ۹۷-۱۰۹.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۳۷۵، *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- مظاهری، علی، ۱۳۸۸، *جاده ابریشم*، ج ۲، ترجمه: ملک ناصر نوبان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هرودوت، ۱۳۹۱، *تاریخ هرودوت*، ترجمه: مرتضی ثاقب فر، تهران: اساطیر.
- Golden, Peter, 1992, *An Introduction to the History of the Turkic peoples*, Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Kent, Roland Grubb, 1989, *Old Persian: grammar, texts, lexicon*, New Haven (Conn.): American Oriental Society.
- Liu Mau-Tsai, 1958, *Die chinesischen Nachrichten zur Geschichte der Ost-Türken (T'u Küe)*, Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
- Menander, 1985, *The History of Menander the Guardsman*, Translated by R. C. Blockley, Liverpool: Francis Cairns.
- Procopius, 1927, *Secret History*, translated by R. Atwater, Chicago: P. Covici.

Theophanes, 1997, *The Chronicle of Theophanes confessor*, Translated by Cyril Mango, New York: Clarendon Press.

Vaissière, Étienne, 2005, *Sogdian Traders*, Translated by James Ward, Leiden, Brill.

Vaissière, Étienne, 2003, "Sogdians in China: A Short History and Some New Discoveries", in *Silk Road Journal*, Volume 1 Number 2, p 23-27.

## روند استقرار اعراب در کرانه‌های دریای پارس (مرحله گذار از ساسانی به عصر اسلامی)

محمدجعفر چمنکار<sup>۱</sup>

### چکیده

هم زمان با توسعه قدرت ساسانیان، روند انتقال و مهاجرت اعراب از سرزمین عربستان به عمان به تدریج افزایش یافت. در دوران فترت و ضعف پادشاهان ساسانی که از مرگ شاهپور اول (۲۷۲ میلادی) تا جلوس شاهپور دوم (۳۱۰ میلادی)، صورت گرفت، تجاوز اقوام مهاجم از کرانه‌های جنوبی به سرزمین‌های شمالی خلیج فارس آغاز و تشدید شد. از عمده‌ترین این قبایل، ازد، بنی تمیم، بکر بن وائل، حنظله و بنی تغلب بودند. با پیروزی مسلمانان و فروپاشی امپراتوری ساسانی، وحدت سیاسی و حاکمیت نظامی و اقتصادی ایرانیان بر بخش‌های جنوبی و شمالی خلیج فارس و دریای عمان گسست. تشدید روند عرب‌گرایی و مهاجرت قبایل عرب از عربستان و یمن به حدود بحرین و عمان و سپس ایران، نتیجه کوتاه مدت این فرایند بود. هدف از این پژوهش بررسی روند مهاجرت و اسکان قبایل گوناگون عرب در فاصله سقوط ساسانیان تا آغاز عصر اسلامی است. فرایند مهاجرت عرب‌نژادان به کرانه‌های جنوبی و جنوب شرقی ایران چگونه صورت گرفت و چه تأثیری بر جوامع محل سکونت آنان نهاد؟ در فرجام، گرچه این مهاجرت‌ها حضور عناصر عربی را در کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان تقویت کرد، اما سرانجام، این قبایل در سنت و فرهنگ و جامعه ایرانی، جذب و مستحیل شدند.

### واژگان کلیدی:

ایران، اعراب، دریای پارس، دوره ساسانی، عصر اسلامی

---

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۹/۲ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۱۰/۲  
۱. عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه ارومیه southstar\_boy@yahoo.com

## مقدمه

با انقراض اشکانیان، ظهور سلسله قدرتمند ساسانیان، نقطه عطفی در تاریخ خلیج فارس و دریای عمان و تحولات اقتصادی مربوط با این منطقه بود. در این دوران، حاکمیت و اهمیت استراتژیک خلیج فارس و دریای عمان در سیاست اقتصادی و نظامی ایران به اوج رسید. تثبیت حاکمیت و افزایش نقش آفرینی در این حدود از مرزهای جنوب شرقی ایران، اهمیت راهبردی نظامی و به ویژه اقتصادی خاصی در سیاست ساسانیان داشت. برای تسهیل این فرآیند، ضمن استفاده از تجربه‌های عناصر بومی، که موجب پیشبرد برنامه‌های ایران می‌گردید، ساخت شهرها و استقرارگاه‌های متعدد در سواحل جنوب و جنوب شرقی با جدیت پیگیری شد. در آغاز سال ۱۲ هجری / ۶۳۳ میلادی اعراب به فرماندهی مثنی بن حارثه در منطقه بین النهرین، به قلمرو ساسانیان گام نهادند. فرایند فتوحات با پیروزی‌های پی در پی در این نبردها ادامه یافت: ذات السلاسل، بویب و در نهایت نبرد قادسیه در آغاز سال ۱۶ هجری / ۶۳۷ میلادی و مرگ رستم فرخزاد سردار لشکر ساسانی، تصرف تیسفون در همین سال، شکست ایرانیان در جولای در پایان سال ۱۶ هجری / ۶۳۷ میلادی و حاکمیت مسلمانان بر سراسر حوضه رودهای دجله و فرات، تصرف حلوان در سال ۱۹ هجری و حرکت به سوی عمق نجد ایران، نبرد نهاوند و سرانجام، مرگ یزدگرد سوم در سال ۳۱ هجری با سقوط ساسانیان و ظهور اسلام، حاکمیت اقتصادی ایرانیان بر مناطق دریایی جنوب تدوام یافت و ظهور حکومت‌های متقارن و نیمه مستقل به ویژه آل بویه، بر اهمیت آن افزود. روند توجه و مهاجرت قبایل عرب به سرزمین‌های جنوبی ایران از دوره اشکانی آغاز شد و در دوره ساسانی افزایش یافت. ساکنان سرزمین حجاز و پیرامون آن، از داخل **جزیره العرب** به صورت فصلی و محدود در تابستان و بهار به عراق کنونی و شام مهاجرت می‌کردند؛ در نتیجه، با اصول مهاجرت و اوضاع سرزمین‌های اطراف خود آشنایی نسبی داشتند. با ورود فاتحان مسلمان

به ایران و غلبه بر دولت ساسانی، طوایف گوناگون از شبه جزیره عرب به عنوان عنصر غالب، بر حیات سیاسی و اقتصادی مردمان این نواحی استیلاء یافتند؛ این فرایند با گذر زمان تعدیل شد و در فرجام، قبائل عرب در فرهنگ و جامعه محلی امتزاج یافتند. در این پژوهش، با تکیه بر شیوه کتابخانه‌ای و پژوهشی تحلیلی، کوشش شده است تا روند مهاجرت قبایل عرب به ایران و اسکان آنان در سرحدات جنوبی ایران با تمرکز بر فرایند زمانی، از دوره پارتیان تا قرون اولیه اسلامی بررسی شود.

### الف- تحولات سیاسی و اقتصادی خلیج فارس و دریای عمان در دوره ساسانی

با سقوط پارتیان، ساسانیان بر کرانه‌ها و پس کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان استیلاء یافتند. در این دوران، حاکمیت و اهمیت استراتژیک خلیج فارس و دریای عمان در سیاست اقتصادی و نظامی ایران به اوج رسید. خلیج فارس و دریای عمان در رقابت اقتصادی ایران با امپراتوری روم شرقی اهمیت راهبردی داشت و شریان حیاتی آن محسوب می‌شد (چمنکار، ۱۳۸۴: ۱۸۶؛ چمنکار، ۱۳: ۱۳۹۴-۱۱). اردشیر بابکان (۲۴۱-۲۲۲ میلادی) بنیان گذار امپراتوری ساسانی، پس از شکست اردوان پنجم اشکانی (۲۸ آوریل ۲۲۴) با هدف استقرار حاکمیت و توسعه تمرکز سیاسی دولت مرکزی جدید ایران، حکومت‌های محلی در کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان را که در نظام ملوک‌الطوایفی پارتیان به بسط خودمختاری روی آورده بودند، به انقیاد در آورد. اردشیر اول با تثبیت اوضاع در برخی مناطق ناآرام شمال خلیج فارس و دریای عمان، با استفاده از تجارب دریانوردی و کشتی‌سازی آنان، نیروی دریایی نیرومندی تشکیل داد و ضمن تسخیر مراکز عمده اقتصادی در این حوزه استراتژیک، چون عمان و بحرین، قدرت دریایی امپراتوری روم شرقی و حبشه را متزلزل کرد. سواحل دریای عمان و اقیانوس هند که به سبب شرایط آب و هوایی، تسخیر و نگاهداری آن، برای حکومت‌های ایران دشواری‌هایی داشت، به هنگام فتوحات زنجیره‌ای اردشیر بابکان به انقیاد ساسانیان در آمد. تثبیت حاکمیت و افزایش نقش آفرینی در این حدود از مرزهای جنوب شرقی ایران،

از اهمیت راهبردی نظامی و به ویژه اقتصادی در سیاست ساسانیان برخوردار بود. استفاده از تجارب عناصر بومی موجب پیشبرد برنامه‌های ایران می‌شد و از سوی دیگر، ساخت شهرها و استقرارگاه‌های متعدد در سواحل جنوب و جنوب شرقی با جدیت پیگیری گردید. عناصر ایرانی، برای امنیت پایدار در این سرحدات و تسهیل روابط آن با فلات نواحی مرکزی، ناگزیر می‌باید این‌گونه زیرساخت‌ها را تحکیم می‌کردند. دشواری ارتباط با مرزهای آبی جنوب که در تابستان شرایط آب و هوایی گرم و مرطوب، کمبود مواد غذایی و علوفه کافی زندگی را دشوار می‌کرد و زمستان که سرما و برف، گذر از معابر کوهستانی را از داخل ایران به کرانه‌های خلیج فارس ناممکن می‌نمود، انجام این تمهیدات را لازم می‌کرد. تمرکز سیاسی دولت مرکزی، توسعه قدرت نظامی دریایی، گسترش ناوگان تجاری، تسلط بر مراکز اقتصادی مهم در جنوب تنگه هرمز، حاکمیت بر دریاها و آبراه‌های مهم جهان باستان چون خلیج فارس، دریای عمان، اقیانوس هند، دریای سرخ و مدیترانه، افزایش پیوندهای بازرگانی با آفریقا، هندوستان، چین و جنوب شرقی آسیا، شبه جزیره عربستان و بین‌النهرین، استیلاء بر راه‌ها و شاهراه‌های عمده جهان، چون جاده پوست، جاده ابریشم و جاده ادویه و بهبود خطوط مواصلاتی سبب شد تا خلیج فارس و دریای عمان دورانی از شکوفایی و رونق تجاری را در عصر ساسانی طی کند. سقوط ساسانیان و ظهور اسلام، حاکمیت اقتصادی ایران بر مناطق دریایی جنوب تدوام یافت و با ظهور حکومت‌های متقارن و نیمه مستقل به ویژه آل بویه، بر اهمیت آن افزود (چمنکار، ۱۹۳: ۱۳۹۵-۱۸۰).

### ب- مهاجرت اعراب در دوره ساسانی

هم زمان با توسعه قدرت ساسانیان، روند انتقال و مهاجرت اعراب از سرزمین عربستان به عمان یا مزون باستان که گاه نام یمنستان نیز بر آن اطلاق می‌گردید (چمنکار، ۱۳۸۲: ۶۰) به تدریج افزایش یافت. اردشیر اول با هدف استفاده از تجربه آنان در کشتی سازی، به قبیله ازد برای سکونت در عمان اجازه داد و برخی از آنان را نیز به مصب رود دجله و



منطقه میشان منتقل کرد (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۱۷۴/۱؛ نفیسی، ۱۳۴۴: ۶۴/۲). قبیله ازد در یمن زندگی می‌کردند و سپس از آنجا مهاجرت کردند و در نواحی مختلف ساکن شدند. قبیله ازد از اعراب جنوبی بود و شاخه‌های متعددی چون اوس، خزرج، خزاعه، غسان، غامد، بارق و دوس از اعراب جنوبی محسوب می‌شدند. این اعراب که همواره در معرض تهاجم حبشیان قرار داشتند، در نتیجه توجه ساسانیان، با نزدیک شدن به خطوط ساحلی شمال خلیج فارس و حمایت ایران، خود را از تیررس آن یورش‌ها حفظ می‌کردند (اقتداری، ۱۳۴۵: ۵۸-۵۹). در دوران فترت و ضعف پادشاهان ساسانی، از مرگ شاهپور اول (۲۷۲ میلادی) تا جلوس شاهپور دوم (۳۱۰ میلادی) و عمدتاً در زمان هرمزد (۲۷۲-۲۷۳ م)، بهرام اول (۲۷۳-۲۷۶ م)، بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶ میلادی)، بهرام سوم (۲۹۳ میلادی)، نرسی (۳۰۱-۲۹۳ میلادی)، هرمزد دوم (۳۱۰-۳۰۲ میلادی) و آذرنرسی (۳۱۰ میلادی)، تجاوز اقوام مهاجم از کرانه‌های جنوبی به سمت سرزمین‌های شمالی خلیج فارس، آغاز و تشدید شد. از عمده‌ترین این قبایل، ازد، بنی تمیم، بکر بن وائل، حنظله و بنی تغلب بودند (کولسنیکف، ۱۳۵۷: ۲۶۸). به نوشته دینوری، این قبایل عمدتاً در میان سرزمین‌های بحرین تا کاظمه از شهرهای ساحلی بر سر راه بحرین زندگی می‌کردند و به سوی نواحی ابرشهر و اردشیرخره هجوم می‌آوردند (دینوری، ۱۳۷۱: ۷۴)؛ چندان که شهر ریو اردشیر (بوشهر) نیز در پی این یورش‌ها غارت شد (White House, 1996:340). هجوم اعراب مهاجم در نواحی ساحلی خلیج فارس گاه نقاط استراتژیک اداری و سیاسی ساسانیان را نیز در معرض هجوم قرار می‌داد، چنانکه حتی یک بار بخش‌هایی از تیسفون را نیز به مخاطره افکند (سایکس، ۱۳۶۸: ۵۶۱/۱). هرمز دوم پادشاه ساسانی و پدر شاهپور دوم نیز در نبرد با این اعراب که از احساء به سواحل جنوبی ایالت پارس حمله ور شده بودند، کشته شد (مشکور، ۱۳۷۲: ۸۵-۸۴).

این گونه یورش‌ها در دوران شاهپور دوم افزایش یافت و مبارزه با اقوام مهاجم در کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان، همواره با دشواری‌های بسیاری روبه‌رو بود:

حرارت هوا در تابستان، نبودن علوفه کافی برای چارپایان سپاه، راه‌های دشوار پربیج و خم سلسله جبال زاگرس در زمستان. بنابراین، انجام تحرکات عمده نظامی به سه ماه بهار محدود می‌شد. همچنین پیوندهای نزدیک و مستحکم اقتصادی، نظامی و فرهنگی میان طوایف گوناگون مهاجم، امکان اتحاد میان آنان را در مواقع هجوم ساسانیان افزایش می‌داد و ممکن بود به یک نیروی فراگیر و بزرگی تبدیل شوند (وایت هاوس و ویلیامسون، ۱۳۵۵: ۱۸).

شاهپور دوم پس از تثبیت پایه‌های حکومت، به سرکوب و تعقیب مهاجمان پرداخت و بحرین را تصرف کرد و به سوی منطقه یمامه پیش رفت. به نوشته ابن اثیر، بیشتر مهاجمان عرب در ایالت فارس و کرانه‌های شمالی خلیج فارس، کشته یا دستگیر شدند. او قبایل عبدالقیس، بنی تمیم، بکر بن وائل و بنی تغلب در حدود بحرین، عمان، هجر و یمامه را سرکوب کرد و سپاهیان ایران در شبه جزیره عربی و حتی حجاز به اعاده امنیت پرداختند (ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۶۵-۶۴؛ ثعالی، ۱۳۶۸: ۴۷۷). بر اثر این اقدامات، مهاجرت اعراب به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس که تحت نظر مستقیم ایرانیان انجام می‌گرفت، محدود شد (مجتهدزاده، ۱۳۷۶: ۳۹). در زمان بهرام پنجم یا بهرام گور (۴۳۹-۴۲۱ میلادی)، نخستین کوشش‌ها برای استقرار پایگاه‌های دائمی ایران در گوشه جنوب غربی شبه جزیره عربستان صورت گرفت. او پس از پیروزی در مکران و دیبل در سواحل دریای عمان، سپاهیان را به یمن گسیل داشت و این منطقه را خراجگزار ایران کرد (کولیسنکف، ۱۳۵۷: ۲۶۸). در زمان خسرو انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ میلادی)، حاکمیت ساسانیان بر حوزه‌های دریایی پیرامونی و حتی سرزمین‌های دور دست به اوج خود رسید. با تهاجم حبشیان به سرداری ابرهه، عمان و یمن مدتی از تسلط ایران خارج شد. اما با این همه، در این روزگار فترت نیز، سفیران دولت ساسانی به آن حدود رفت و آمد داشته‌اند (طباطبائی، ۱۳۳۷: ۱۲).

انوشیروان در سال ۵۴۲ میلادی با هدف اعاده امنیت و قدرت، نیروی دریایی بزرگی را به عمان گسیل داشت؛ آنها تا رأس‌الحد پیش رفتند و در این حدود استقرار

یافتند. در صحار عمان پایگاه نظامی تأسیس شد و یک فرماندار ایرانی، پیوسته در منطقه رستاق از شهرستان‌های باطنه جنوبی در سلطنت عمان فعلی، به همراه اسواران و مرزبان بر امور جنوب خلیج فارس نظارت داشت. ناوگان نظامی ایران به فرماندهی وهرز، از بندر ابله در زاویه شمال غربی خلیج فارس و در فاصله چهار فرسنگی بصره به راه افتاد و در سال ۵۷۰ میلادی در خاک یمن پیاده شد. آنها مسروق آخرین امیر حبشی خاندان ابرهه را که تحت حمایت امپراتوری روم بود، سرنگون کردند و بدین ترتیب، یمن دست نشانده ساسانیان شد (ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۹۵). تسلط و نظارت ایران بر سرزمین‌های جنوبی خلیج فارس و شبه جزیره عربی، آنچنان افزایش یافت که حتی با تقویت قبایل بنی قریظه و بنی نضیر تا حدود یثرب پیش رفت (Duri, 1987:18). امیران حیره (آل لخمیان یا آل منذر) که مرکز حکومت ایشان در جنوب عراق، نزدیک کوفه میان نهر هندیه و شهر نجف کنونی، در فاصله ۵۰ کیلومتری جنوب مدائن (تیسفون) پایتخت ساسانیان بود، از سوی دولت ساسانی بر طیف وسیعی از عشیره‌های عرب تا حدود بحرین نظارت می‌کردند. در این هنگام، سرزمین بحرین از حدود خلیج کاظمه در کویت آغاز می‌شد و تا عمان (مزون) امتداد می‌یافت (امام شوشتری، ۱۳۴۵: ۷۵). خسرو انوشیروان، منذر سوم ابن ماء السماء از امرای حیره را در سال ۵۳۱ میلادی رسماً به حکومت بحرین، عمان، یمامه تا طائف در غرب و بقیه حجاز گماشت (بوئل، ۱۳۷۳: ۷۱۳؛ مرادیان، ۱۳۵۵: ۱۱۷). مجموعه بحرین و عمان در این زمان جزء استان جنوبی یا نیمروز بود و شامل سرتاسر سرزمین‌های واقع در جنوب خلیج فارس و مناطق واقع در شرق صحرای ربع الخالی تا عمان و از نجد و حجاز تا سواحل جنوبی آن می‌شد (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۱۵۶/۱). ساسانیان در منطقه عمانات (محدوده‌ای شامل سلطنت عمان و امارات متحده عربی امروزی) دگرگونی‌های اداری عمده‌ای پدید آوردند تا در برابر امواج یورش و مهاجرت قبایل عرب بایستند. قبادیان یا حکمرانان وابسته به ساسانیان به این گروه از مهاجران عرب درصدی خودمختاری اعطاء کردند و به آنها حق

شهروندی یا اهل البلاد تعلق گرفت، اما حکومت مستقیم ایرانیان در بخش داخلی عمان و سایر بخش‌های جنوبی خلیج فارس استمرار یافت. مرکز فرماندهی ایران رستاق عمان بود که به سبب دسترسی آسان به بندر بازرگانی اومانا یا صحار کنونی اهمیت خاص داشت (مجتهدزاده، ۱۳۷۶: ۳۹). خانواده جولاننده در عمان که از سوی ساسانیان حکمران محلی بودند، ایران را در تجارت دریایی خلیج فارس یاری می‌رساندند (Wilkinson, 1975:97-108). ساسانیان برای توسعه بازرگانی دریایی و نظارت بر خطوط مواصلاتی تجاری، روابط تنگاتنگی با سرزمین‌های پیرامونی خلیج فارس و دریای عمان داشتند: یمن، نواحی مابین شام و عراق (نبطیان، تدمریان، کنیدیان) و حجاز، در سیاست‌های اقتصادی ساسانیان از جایگاه ممتازی برخوردار بودند (ممتحن، ۱۳۶۸: ۱۳؛ بهرامی، ۱۳۵۶: ۵؛ سالم، ۱۳۸۰: ۶۷-۶۶؛ العلی، ۱۳۸۴: ۴۳-۴۱؛ تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۳۴).

در دوره پیش از اسلام، رونق تجاری سرزمین یمن و حجاز، تأثیر چشمگیری در پیدایش دولت‌های کوچک عربی در حد فاصل شام و عراق و سواحل خلیج فارس داشت. بیابان شام و جنوب فلسطین از اوایل تاریخ مسیحی مرکز مهاجرت‌های پی در پی قبائلی چون تنوخ، بنی سلیح و آل جفنه از جنوب جزیره العرب بود. اهمیت مناطق خشک و لم یزرع نجد و تهامه، در سیاست خارجی ساسانیان در حداقل بود (زرین کوب، ۱۳۳۶: ۳). با این وجود، سرزمین حجاز مقارن امپراتوری ساسانیان از مناطق با اهمیت اقتصادی در جزیره العرب به شمار می‌آمد: راهی که از دریای سرخ به هند می‌پیوست، از حجاز می‌گذشت و در نتیجه حجاز به مثابه پلی بود که سرزمین شام و حوزه دریای مدیترانه را به یمن، حبشه، سومالی و سواحل اقیانوس هند مرتبط می‌کرد. پس از تسلط ساسانیان بر یمن، نفوذ بیزانس از آن سرزمین برچیده شد و در نتیجه، راه‌های خشکی منتهی به هند که از یک سو از فرات و دجله و از سوی دیگر از یمن و شام و از طریق مکه می‌گذشت، در این منطقه گسترده بازرگانی جایگاه نخست را به دست آورد و از این طریق، حیره در سایه آل منذر و مکه به ثروت سرشاری دست یافتند. از اواخر قرن ۶

میلادی، قریش در سایه کوشش‌های هاشم بن عبد مناف، در کار تجارت پیشرفت کرد. به روایت طبری، نوفل، دیگر فرزند عبد مناف بن قُصی «از خسروان پیمان گرفت که به سبب آن به عراق و سرزمین پارسیان توانستند رفت» (طبری، ۱۳۷۵: ۳/۸۰۴).

جنگ‌های پیاپی میان ایران و بیزانس، که سرانجام به پیروزی ایران بر روم منجر شد، راه‌های تجاری در آسیای غربی را بست و این امر به رونق تجارت قریشی‌ها در هند و حبشه و یمن یاری رساند (سالم، ۱۳۸۰: ۲۴۸-۲۴۷). بدین سان، حجاز محل تلاقی کسانی شد که به جانب یمن می‌رفتند، یا از طائف عبور می‌کردند، یا عازم شام و مشرق بودند (ضیف، ۱۹۶۰: ۲۹-۲۶). بازرگانان مکی برای تجارت به بین‌النهرین سفر می‌کردند: ابوسفیان، ابن جدعان، غیلان بن سلمه، مغیره بن شعبه، مسافر بن اُبی عمر و حارث بن کلدۀ در دوره ساسانیان با تجارت حیره و کرانه‌های شمالی خلیج فارس در ارتباط بوده‌اند (العلی، ۱۳۸۴: ۱۶۴-۱۶۳). موم و شکر از فرآورده‌هایی بود که بازرگانان عربستان در بازارهای ایران به فروش می‌رساندند (آیتی، ۱۳۶۹: ۴۴-۲۵؛ زیدان، ۱۳۶۹: ۱۵؛ العلی، عرب کهن در آستانه بعثت، ۱۳۸۴: ۱۶۹-۱۶۵).

سکه‌های رایج در مکه و مدینه عمدتاً دینار و درهم بود. در سرزمین‌های عرب ضرابخانه‌ای برای ضرب سکه وجود نداشت و دادوستد آنان با دولت ساسانی و بیزانس، مقدار چشمگیری دینار و درهم نصیب آنان می‌کرد. بخش عمده‌ای از سکه‌های رائج نقره در مکه، از طریق تجارت با ایران تأمین می‌شد (العلی، ۱۳۸۴: ۱۶۷؛ سالم، ۱۳۸۰: ۲۶۵). منطقه میشان در کرانه خلیج فارس در حیطة قدرت امرای حیره، یکی از ضرابخانه‌ها در دوره ساسانی بود و از دوران حکومت قباد اول تا خسرو پرویز در آن سکه ضرب شده است (آلتهایم و استیل، ۱۳۸۲: ۱۰۶-۹۶). این منطقه را می‌توان یکی از تأمین‌کنندگان عمده سکه‌های ساسانی برای حجاز و مکه دانست. توسعه تجارت در خلیج فارس به افزایش مقدار سکه و ارزش و عیار آن در اواخر دوره ساسانی منجر گردید (دریایی، ۱۳۸۲: ۵۲). هیئت‌هایی از بازرگانان ایرانی به مکه وارد می‌شدند و ضمن سکونت در آن، با ثروتمندان

آنجا پیمان می‌بستند. تنوع محصولات تجاری که به دست بازرگانان از ملل گوناگون به حجاز منتقل می‌شد و خرید و انتقال آن به ایران، از علل عمده حضور دائمی سوداگران در این سرزمین بود. بازرگانان بلاد شام، گندم، انواع روغن، شراب، بازرگانان جنوب کالاهای هندی از قبیل طلا، سنگ‌های گرانبها، عاج، چوب صندل، انواع ادویه و منسوجات ابریشمی، پنبه‌ای و کتان، رنگ ارغوان، زعفران، ظروف نقره و مس حمل می‌کردند. تولیدات شرق آفریقا و یمن مانند عطریات و دیگر مواد خوشبو، چوب آبنوس، پر شترمرغ، چرم، بان، مو، سنگ‌های گرانبها، انواع پوست و نیز تولیدات بحرین و خلیج فارس نظیر مروارید و یاقوت در بازارهای حجاز خرید و فروش می‌شد (ساله، ۱۳۸۰: ۲۶۲؛ پطروشفسکی، ۱۳۵۰: ۱۷). بازرگانان ایرانی نیز به جزیره عربی آمد و شد داشتند و شماری نیز در یمن ساکن بودند. این عوامل سبب رسوخ و آشنایی مردمان جزیره العرب با دیانت زرتشتی گردید (پطروشفسکی، ۱۳۵۰: ۲۱).

پادشاهان ساسانی برای تحکیم پیوندهای اقتصادی و افزایش نفوذ خود، هدایایی برای بزرگان و اماکن مقدس در سرزمین حجاز و مکه ارسال می‌کردند و اعطای هدایایی به خانه کعبه از این قبیل بود (پاینده، ۱۳۴۵: ۸۴؛ حقیقت، ۱۳۴۷: ۵۳۷). شاعر عرب، میمون بن قیس بن جندل بن شراحیل، ملقب به اعشی قیس (حدود سال ۶۲۸ میلادی) در درگاه خسرو مدح می‌گفت و صله دریافت می‌کرد (زرین کوب، ۱۳۳۶: ۳). نفوذ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران ساسانی در شبه جزیره عربی، موجب تحکیم و تسهیل تکاپوهای بازرگانی دریایی در منطقه خلیج فارس و دریای عمان گردید. در اواخر حکومت ساسانیان و انحطاط این سلسله، یعنی دوران زمامداری شیرویه یا قباد دوم (۶۲۹-۶۲۸ میلادی)، و یازده پادشاه دیگر مابین سال‌های ۶۳۲-۶۲۹ میلادی و یزدگرد سوم (۶۵۳-۶۳۲ میلادی)، حاکمیت بلامنازع ایران بر منطقه استراتژیک خلیج فارس و دریای عمان، دچار آسیب و نوسانات متعدد شد. تشدید روند مهاجرت قبایل عرب از شبه جزیره و یمن به حدود بحرین و عمان، اضمحلال دولت لخمیان در حیره که به عنوان عمال ساسانیان از بین النهرین تا عمان و بحرین را تحت نظارت داشتند، نبردهای بی‌سرانجام و

فرسایشی با روم در عصر خسرو پرویز و عدم تمرکز سیاسی و نظامی در اواخر این حکومت، از عوامل مخرب در نقش‌آفرینی ایران در مرزهای آبی جنوب بود. با این حال، مقارن هجوم مسلمانان نیز، مرزبانان ایرانی بر سواحل جنوبی تنگه هرمز به ویژه بحرین و عمان فرمان می‌راندند و سواحل شمالی نیز در تسلط ایرانیان قرار داشت.

### ج- توسعه امپراتوری اسلامی در کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان

پیامبر اسلام در ذی قعدة سال ۸ هجری، عمرو بن عاص سهمی را نزد فرمانروای عمان و برادر او عیاض ازدی پسران جلندی که تحت نظارت فرمانداران ایرانی قرار داشتند، فرستاد و آنها با پذیرش اسلام، پرداخت زکات را برعهده گرفتند (آیتی، ۱۳۶۹: ۴۹۸؛ ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۱۳۷-۱۳۶). پس از وفات پیامبر اسلام، طایفه ازد به رهبری لقیط بن مالک ذوالتاج از پرداخت زکات خوداری کردند و ابوبکر با گسیل سپاهی به فرماندهی عکرمه بن ابی جهل، آنان را شکست داد (فیاض، ۱۳۶۹: ۱۴۱). سپاه اسلام به فرماندهی خالد بن ولید در آغاز سال ۱۲ هجری با حرکت از یمامه در طول ساحل خلیج فارس به سوی سرزمین‌های شمالی رهسپار شد و پس از الحاق به لشکر مثنی، که قطیف را فتح کرده بود، رو به سوی سواحل غربی شط العرب، فرات و میشان آوردند. در ربیع الاول این سال، حیره به تسخیر سپاهیان خالد بن ولید در آمد (تقی زاده، ۱۳۴۹: ۱۱۲).

فتح حیره، که امرای آن به عنوان والیان ساسانی بر سرزمین‌های وسیعی از سواحل شمالی و جنوبی خلیج فارس استیلاء داشتند، موقعیت ایرانیان را در این حوزه دریایی استراتژیک متزلزل کرد. گرچه فیروز، مرزبان ایران در بحرین با تقویت پایگاه‌های خود در شهرهای عمده آنجا، از جمله شاهپور دارین و زار در برابر امواج حملات مسلمانان ایستاد، اما به فرجام بسنده‌ای دست نیافت (اقبال، ۱۳۲: ۱۹: ۸).

پس از فتح حیره که آثار پیروزی با دوام اعراب بر سرزمین عراق کنونی آشکار شد (طبری، ۱۳۶۹: ۱۸۲۱-۱۸۱۹)، خلیفه عمر بن خطاب فرمان داد تا پایگاه‌هایی دائمی برای اقامت رزمندگان عرب در آن مناطق ساخته شود؛ جواتا در بحرین، بصره و کوفه از

جمله پایگاه‌هایی بود که برای سکونت سپاهیان عرب و خانواده‌های آنان بر پای داشته شد. حاکمان و دیوان‌های اداری هم در این مناطق مستقر بودند و هر یک از این مناطق، مرکز تصمیم‌گیری برای بخش‌ها و سرزمین‌های گسترده‌ای در شمال خلیج فارس و دریای عمان محسوب می‌شدند.

جواثا قلعه‌ای از آن بنی عبدالقیس در بحرین بود که علاء بن الحضرمی در دوران حکومت ابوبکر در سال ۱۲ هجری آن را فتح و ضمیمهٔ خلافت اسلامی کرد. کوفه پس از فتح مدائن، مرکز ساسانیان (هفت فرسنگی جنوب بغداد) بنیان نهاده شد و در آن سربازانی اسکان یافتند که در جنگ‌های سرنوشت ساز و بزرگ با ایرانیان شرکت داشتند. شمار این جنگجویان بالغ بر ۴۰ هزار تن بود و تا زمان حکومت معاویه شمار آنان به ۶۰ هزار تن افزایش یافت. به تدریج ۱۰۰ هزار خانوار از عرب و ایرانیان، در این شهر ساکن شدند. هدف از ساخت شهر کوفه، ایجاد اردوگاهی ثابت در غرب شطّ فرات برای سپاهیان فاتح بود.

شهر بصره از اردوگاهی نظامی که در سال ۱۷ هجری به دستور عمر بن خطاب تأسیس شد، پیدایش یافت و در دوران حکومت معاویه و زیاد بن ابی سفیان رونق گرفت. شمار ساکنان بصره نخست اندک بود، اما پس از آنکه این شهر برای ادامهٔ فتوحات در جنوب و شرق فلات ایران مرکزیت یافت، اعراب از سرزمین‌های شرق و میانهٔ جزیرهٔ العرب به آن مهاجرت کردند (العلی، ۱۳۸۴: ۴۳-۳۳).

«کوفه را سعد بن ابی وقاص زهری که عامل عمر بن خطاب بود، در سال هفدهم و بصره را عتبّه بن غزوان مازنی یا مازن قیس عامل عمر بن خطاب در سال هیفدهم بنیان گذاردند. عرب در این دو شهر کوی و برزن برگزیدند. جز اینکه همگی مهتران و بزرگان سرمایه دارشان به بغداد منتقل شدند» (ابن واضح یعقوبی، ۱۳۵۶: ۶).

تصرف پایگاه‌های عمدهٔ ساسانیان در جنوب خلیج فارس و استقرار در عراق، فروپاشی سرزمین‌های شمالی را تشدید کرد و این فرایند در زمان حکومت خلیفهٔ دوم تسریع شد. در حدود سال ۱۹ هجری / ۶۴۰ میلادی علاء بن حضرمی، از راه خلیج



فارس به سوی جزیره ابرکاوان و سواحل فارس تاخت و تا نزدیکی اصطخر پیش آمد (اقبال، ۱۳۲۸: ۱۹).

عثمان بن ثقفی نیز پس از انتصاب به مقام فرمانداری بحرین با استفاده از ناوگان نظامی، در منطقه ریشهر (بوشهر) پیاده شد و به فتح سرزمین‌های شمالی خلیج فارس پرداخت. ایرانیان به فرماندهی شهرک والی این ناحیه ایستادگی‌هایی کردند، اما سرانجام، با کشته شدن وی در منطقه توج، شهرهای ساحلی از کرانه‌های دریا تا رود کور مروشدت به تصرف اعراب درآمد (اشپولر، ۱۳۶۹: ۲۳/۱؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۱۶۸-۱۶۷). جزیره قشم، که لافت نامیده می‌شد، بندر سی نیز (در شهرستان دیلم، استان بوشهر کنونی، بخش امام حسن) و جزیره هرمز از دیگر مناطقی بود که در سواحل خلیج فارس به دست اعراب افتاد. تصرف جزیره هرمز موجب شد تا سواحل مکران و دریای عمان نیز به تدریج به قلمرو مسلمانان ضمیمه شود. با این وجود، حاکمیت آنها سست و ناپایدار بود، زیرا بخش‌های عمده‌ای از ساکنان این ساحل دریایی تا سال ۳۱۳ هجری به اسلام گرایش نیافتند (اشپولر، ۱۳۶۹: ۶۴/۲).

با تصرف کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان، بیش از ۷۳۰ دژ که ساسانیان برای دفاع از این حدود برپا کرده بودند، ویران شد (همان: ۳۸۷). با پیروزی مسلمانان، وحدت سیاسی و حاکمیت نظامی و اقتصادی ایرانیان در بخش‌های جنوبی و شمالی خلیج فارس و دریای عمان به پایان رسید (واقدی، ۱۳۶۶: ۷۵۴؛ ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۴۷؛ بلاذری، ۱۳۶۴: ۴۱؛ ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۳۲۲). ایرانیان به طور مستقل نمی‌توانستند در سرنوشت سیاسی، اقتصادی و نظامی این مناطق استراتژیک نقش‌آفرینی کنند. گروهی از ایرانیان سواحل جنوبی تنگه هرمز، ناچار شدند محل سکونت خود در بحرین و عمانات را ترک و به نواحی شمال خلیج فارس مهاجرت کنند (هاولی، ۱۳۷۷: ۶۴)، گروهی نیز به زندگی در آن مناطق ادامه دادند. برخی در جماعت اکثریت عرب حل شدند و برخی دیگر، نشانه‌هایی از اصل و مشخصات ایرانی خود را تا امروز حفظ

کرده‌اند؛ از این میان می‌توان به کمارزه از اتحادیهٔ قبیله‌ای شیحوح در رأس مسندام و بحارینه اشاره کرد (چمنکار، ۱۳۸۳: ۲۴).

مناطق وسیعی از سرزمین‌های کرانه‌های ایران، از خوزستان تا سواحل سیستان و بلوچستان، هدف مهاجران عرب قرار گرفت که از مناطق جنوب خلیج فارس به ویژه بحرین و عمان در جست و جوی زندگی بهتر و سرزمین‌های آبادان نقل مکان کردند. شماری از شاخه‌های قبایل بنی تمیم، ربیعہ، عبدالقیس، مضر، طی، ازد و بکر بن وائل از این نمونه بوده‌اند (اشپولر، ۱۳۶۹: ۴۴۸/۱). چنانکه شماری از رؤسای عمدهٔ عرب نیز در این مناطق و حوالی اصطخر ساکن شدند (همان: ۶۴/۲).

سرزمین فارس که اعراب حتی پیش از پیدایش و نشر اسلام با آن آشنایی داشتند، از نواحی مورد علاقهٔ مهاجران بود. به ویژه عمانی‌ها که در میان آنان، آل عماره فرزندان جُلندی نخستین پادشاهان مسلمان در فارس و قدرتمندترین آنان شایستهٔ یادآوری است. آل عماره صاحب اراضی پهناور، دهکده‌های بسیار و قلعه‌هایی در کرانه دریا در ایالت فارس و مناطق هم مرز با کرمان بودند و با اخذ عشریه و مالیات بر کشتی‌ها به ثروت سرشار دست یافتند. ساحل آل عماره معروف به جُلندی، نشانه‌ای از میزان نفوذ و قدرت این قبیلهٔ عرب در کرانه‌های شمالی خلیج فارس بود و قلاع هرمز در مجاورت جزیرهٔ کیش، بخشی از استحکامات نظامی آنان محسوب می‌شد. آل صفار از دیگر اعرابی بودند که در فارس ساکن شدند. شماری از اعضای قبیلهٔ بنی جُلندی در ساحل صفار در کرانهٔ دریای عمان اسقرار یافتند و تدریجاً با افزایش قدرت، منطقهٔ رمّ الکاریان (جنوب شرقی جهرم، مجاور شهر جویم ابو احمد و شهر و آتشکده کاریان) را تصرف کردند.

مهاجرت از دی‌های عمان به سرزمین‌های شرقی خلیج فارس و فارس از عوامل مؤثر در تحکیم موقعیت عرب‌نژادان در سواحل جنوبی ایران بود. مهاجرت‌ها پس از سال ۲۸۰ هجری، که المعتضد خلیفهٔ عباسی سپاهی به سوی عمان، روانه کرد و بسیاری از ساکنان آن ناچار نقل مکان کردند، تشدید شد. در میان مهاجران، سلیمان بن عبدالملک بن بلال سلیمی به هرمز در مدخل شرقی خلیج فارس رفت و حکومتی برپا

کرد. پس از او، فرزندش اداره آن منطقه را در دست گرفت. بعد از مرگ او، برخی از یارانش به عمان بازگشتند و گروهی دیگر نیز در آنجا باقی ماندند. مقارن این تحولات، مردم صحار عمان با خانواده و دارایی‌های خود به سوی بندر سیراف، بصره و هرمز در کرانه خلیج فارس مهاجرت کردند. آل ابوزهیر از دیگر قبایلی بود که اعضاء آن در دوران پیش از اسلام در فارس ساکن شدند و کرانه بنی زهیر در ساحل جنوبی فارس و نزدیکی بخش جویم از شهرستان لار به آنان تعلق داشت. جعفر بن ابی زهیر از بزرگان آنها در دربار خلیفه هارون الرشید مورد احترام بود و مظفر بن جعفر از دیگر حاکمان آل ابوزهیر در اوایل قرن ۴ هجری مالک سرزمین‌های ساحلی از جنبه (گناه) تا مرز نجیرم (بندری در غرب سیراف و در نزدیکی دهانه رود سکان در ۱۰ فرسنگی جنوب شیراز و ابتدای سیف مظفر) شناخته می‌شد.

پس از آغاز فتوحات مسلمانان برای تصرف کرمان، بسیاری از مردم کرمان و سواحل دریای عمان از طریق دریا به مکران و سجستان (سیستان) مهاجرت کردند. اعراب خانه و اراضی آنان را در اختیار گرفتند و آنجا را آباد کردند و مالیات می‌پرداختند. کرمان چهار هزار سواره نظام از اهالی کوفه و بصره داشت. برخی از اعضای قبایل آل مهلب و دیگران، در حیرت و ماهان و سیرجان ساکن شدند. سنان بن سلمه در زمان حکومت معاویه، سواحل مکران و دریای عمان را تصرف کرد و قبایل اعراب در آن استقرار یافتند (العلی، ۱۳۸۴: ۶۸-۶۱). به نوشته ابن اثیر، حکم بن عمرو تغلبی، شهاب بن مخارق، سهیل بن عدی و عبدالله بن عبدالله بن عتبان از فرماندهان برجسته عرب در فتح کرانه‌های دریای عمان بودند (ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۲۸۴). نفوذ گسترده قبایل عرب در سرزمین‌های جنوبی ایران، گاه موجب قدرت و سرکشی در برابر خلافت هم می‌شد؛ چنانکه در سال ۳۸ هجری یکی از سرداران عرب، خریث بن راشد الناجی در فارس و جنوب ایران علیه حکومت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) به مخالفت برخاست و بعدها سپاهیان به فرماندهی زیاد بن ابیه والی بصره جنبش او را سرکوب کردند (مشکور، ۱۳۷۲: ۱۲۶).

اعراب در تفکیک سازمان اداری سرزمین ایران، بیشتر بر تقسیمات طبیعی و جغرافیایی تکیه کردند و بر این اساس، مناطق پیوسته به خلیج فارس و دریای عمان، خوزستان، فارس، کرمان، مکران، تیز، بحرین و عمان با بصره در ارتباط بود. این گونه تقسیم‌بندی از روزگار خلافت امویان رائج شد (اشپولر، ۱۳۶۹: ۶۶/۲-۶۵). پیرو این نظام اداری، مسئولیت اجرایی در این منطقه، محدوده وسیعی از سرزمین‌های شمالی و جنوبی خلیج فارس را در بر می‌گرفت؛ چنانکه ابوبرده قاضی فارس، کرمان، عمان و مکران بود (لمبتون، ۱۳۷۲: ۳۴۳) و محمدبن سلیمان در سال ۱۶۰ هجری از سوی منصور خلیفه عباسی، عامل مکران فارس، اهواز، بحرین و عمان شد (ابن اثیر، ۱۳۵۳: ۵۸/۵).

ایالت فارس نیز به همان ۵ کوره یا ولایت در نظام اداری ساسانیان تقسیم شد و این وضع تا زمان عباسیان ادامه داشت. قسمت‌های ساحلی کوره اردشیر خرّه را سیف یا کناره می‌گفتند. ایالت فارس در ساحل خلیج فارس دارای ۳ سیف بود که عمدتاً در مناطق گرمسیری قرار داشتند، شامل سیف عماره در شرق جزیره کیش، سیف زهیر در ساحل جنوبی ایراهستان و حوالی بندر سیراف و سیف مظفر در شمال نجیرم. چنانکه ملاحظه شد، عماره، زهیر و مظفر سه عشیره از مهاجران عربی بودند که با گسترش فتوحات اسلامی در سرزمین‌های شمالی خلیج فارس استقرار یافتند (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۷۷). سواحل مکران و بلوچستان نیز تا سال ۱۷۴-۱۷۵ هجری حکمران واحد داشت و به حوزه اداری سند متعلق بود (اشپولر، ۱۳۶۹: ۶۴/۲). با گذشت زمان بیشتری از سقوط دولت ساسانیان، تأثیر و نقش عنصر ایرانی در فعل و انفعالات سیاسی و اقتصادی سرحدات شمالی و جنوبی خلیج فارس و دریای عمان به تدریج آشکار شد. عمال خلفای عرب در سرزمین ایران به یاری دهقانان و دیوانیان محلی که همواره واسطه ارتباط حکومت با مردم هر ناحیه بودند، مأموریت و وظایف خود را اجراء می‌کردند (محیط طباطبایی، ۱۳۶۷: ۱۶).

توان بازیابی قدرت و فرصت‌های از دست رفته که از خصائل روح ایرانی بود، گرایش ایرانیان به اسلام، ناکارآمدی اعراب در حل و فصل امور و ناآشنایی با شیوه‌های

عملی دیوان‌سالاری، معماری، شهرسازی و هنر، آن فرایند را تشدید کرد: باغ‌های موسوم به خربة المفجر و کاخ هشام بن عبدالملک (۱۲۵-۱۰۵ هجری / ۷۴۳-۷۲۴ میلادی) در شامات و منطقه اریحاء، سخت تحت تأثیر هنر و صنعت ایرانی ساخته شد. ایرانیان در ساخت شهر بغداد، مرکز خلافت عباسی و فراهم آوردن تجهیزات لازم برای ساخت آن، خلاقیت و زیباسازی، خوراک و پوشش و سفال‌گری، اعراب اموی و عباسی را یاری رساندند (پرایس، ۱۳۸۹: ۲۰-۱۶؛ کیانی، ۱۳۷۹: ۴۱-۴۰). بدین ترتیب دیری نگذشت که ایرانیان در قلمرو دین و علم جایگاه شایسته‌ای به دست آوردند. در پایان دوره اموی، بیشتر فقها و قضات و حتی شمار چشمگیری از عمال، از موالی یعنی ایرانیان بودند. موالی بر همه شئون خلافت استیلاء داشتند و بر این اساس بود که یکی از خلفای اموی بر توانایی عناصر ایرانی اینچنین تأکید کرد: «از این ایرانی‌ها شگفت دارم. هزار سال حکومت کردند و ساعتی به ما محتاج نبودند و ما صد سال حکومت کردیم و لحظه‌ای از آنها بی نیاز نشدیم» (زرین کوب، ۱۳۳۶: ۸۶). پس از پیروزی مسلمانان، امور اداری و تجاری بحرین و عمان کماکان در اختیار ایرانیان باقی ماند. مسلمانان ایرانی پس از رحلت پیامبر، شورش‌های پیامبران دروغین را طی جنگ‌هایی در حدود سواحل عمان و یمن فروشانند. در مرحله گذر از امویان به عباسیان، نقش ایرانیان بسیار چشمگیر و اساسی بود. قدرت ابو مسلم خراسانی از ولایات جنوب خراسان بزرگ تا کرانه‌های سند و اقیانوس هند گسترش یافت. در زمان حکومت منصور عباسی (۱۵۸-۱۳۶ ق.)، خازم بن خزیمه، چهارمین امیر از دودمان خزیمه توانست با سرکوب خوارج، عمان را تصرف کند. او نخستین مقام برجسته ایرانی بود که پس از چیرگی اسلام بر منطقه خلیج فارس به آن دیار بازگشت. پس از این فتوحات، خازم به حکومت آل خزیمه در خراسان و قاینات تداوم بخشید (مجتهدزاده، ۱۳۷۶: ۴۱؛ همان، ۱۳۴۹: ۳۵). والیان ایرانی حاکم بر عمان و جنوب تنگه هرمز، حتی پس از تضعیف موقعیت ایرانیان در جریان سقوط برامکه

(۱۷۸ هجری) در زمان خلافت هارون الرشید (۱۹۳-۱۷۰ هجری) به حکومت و نقش‌آفرینی مؤثر خود ادامه دادند (اشپولر، ۱۳۶۹: ۱/۴۲).

### نتیجه

دوران ۲۵ ساله حکومت ابوبکر (۱۱-۱۳ هجری)، عمر (۲۴-۱۳ هجری)، عثمان (۳۶-۲۴ هجری) عصر فتوحات گسترده اعراب در خارج از مرزهای جزیره العرب است. با پیروزی مسلمانان، وحدت سیاسی و حاکمیت نظامی و اقتصادی ایرانیان ساسانی در بخش‌های جنوبی و شمالی خلیج فارس و دریای عمان به پایان رسید. این فرایند به آن معنی بود که ایرانیان به طور مستقل نمی‌توانند نقش برجسته‌ای در سرنوشت سیاسی، اقتصادی و نظامی این مناطق استراتژیک داشته باشند. گروهی از ایرانیان سواحل جنوبی تنگه هرمز، ناچار محل سکونت خود (بحرین و عمانات) را ترک نمودند و به نواحی شمال خلیج فارس مهاجرت کردند. گروهی نیز به زندگی در آن مناطق ادامه دادند؛ برخی در جمعیت اکثریت عرب حل شدند و برخی دیگر نشانه‌هایی از اصل و نسب ایرانی خود را تا امروز حفظ کرده‌اند؛ همچون کمارزه از قبیله شیحوح در رأس مسندام و بحارینه. در مقابل، مناطق وسیعی از سرزمین‌های کرانه‌های ایران از خوزستان تا سواحل سیستان و بلوچستان، هدف مهاجران عرب قرار گرفت: آنها از مناطق جنوب خلیج فارس به ویژه بحرین و عمان در جست و جوی شرایط بهتر و سرزمین‌های آباد نقل مکان کردند؛ مانند قبایل بنی تمیم، ربیع، عبدالقیس، مضر، طی، ازد و بکرین وائل. سرزمین فارس که اعراب حتی پیش از پیدایش و نشر اسلام با آن آشنایی نزدیک یافته بودند، از نواحی مورد علاقه مهاجران بود.

## منابع و مأخذ

- آلتهایم، فرانتس و دیگران، ۱۳۸۲، *تاریخ اقتصاد دولت ساسانی*، ترجمه: هوشنگ صادقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- آیتی، محمدابراهیم، ۱۳۶۹، *تاریخ پیامبر اسلام*، به اهتمام: ابوالقاسم گرچی، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن اثیر، عزالدین علی، ۱۳۵۳، *الکامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه: ابوالقاسم حالت، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران و انتشارات علمی.
- ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲، *الفتوح*، ترجمه: احمد مستوفی هروی، به اهتمام: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انقلاب اسلامی.
- ابن مسکویه، ۱۳۶۹، *تجارب الامم*، ترجمه: ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- ابن واضح یعقوبی، ۱۳۵۶، *البلدان*، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، تهران: ترجمه و نشر کتاب.
- اشپولر، برتولد، ۱۳۶۹، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه: جواد فلاطوری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۹، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه: مریم میراحمدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۲۸، *مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس*، تهران: چاپخانه مجلس.
- العلی، صالح احمد، ۱۳۸۴، *مهاجرت قبائل عربی در صدر اسلام*، ترجمه: هادی انصاری، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و انتشارات سمت.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۴، *عرب کهن در آستانه بعثت*، ترجمه: هادی انصاری، تهران: چاپ و نشر بین الملل وابسته به مؤسسه امیرکبیر.
- اقتداری، احمد، ۱۳۴۵، *خلیج فارس*، تهران: ابن سینا.
- امام شوشتری، محمدعلی، ۱۳۴۵، *یک لشکرکشی تاریخی از راه خلیج فارس*، فصلنامه بررسی‌های تاریخی، ش ۶ و ۵، س ۱، اسفند.
- بلاذری، احمد بن یحیی، ۱۳۶۴، *فتوح البلدان*، ترجمه: آذرنوش آذرتاش، تهران: سروش.
- بهرامی، اکرم، ۱۳۵۶، *تاریخ ایران از ظهور اسلام تا سقوط بغداد*، تهران: دانشگاه تربیت معلم بویل، جی. آ.، ۱۳۷۹، *تاریخ ایران کمبریج، از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان*، ج ۵، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

پاینده، ابوالقاسم، ۱۳۴۵، نفوذ سیاسی و فرهنگی و معنوی ایرانیان در عربستان هنگام ظهور اسلام، فصلنامه بررسی‌های تاریخی، ش ۳، س ۱، آبان.

پطروشفسکی، ایلیا پولویچ، ۱۳۵۰، اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم هجری، ترجمه: کریم کشاورز، تهران: پیام.

پرایس، کریستین، ۱۳۸۹، تاریخ هنر اسلامی، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.

تفضلی، احمد، ۱۳۷۶، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به اهتمام: ژاله آموزگار، تهران: سخن.

تقی زاده، حسن، ۱۳۴۹، از پرویز تا چنگیز، تهران: فروغی.

ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، ۱۳۶۸، تاریخ ثعالبی، ترجمه: محمد فضائلی، تهران: نقره.

چمنکار، محمد جعفر، ۱۳۸۲، "روابط ایران و عمان در دوره پهلوی"، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، وزارت امور خارجه، سال ۴، شماره ۱۶، پاییز.

\_\_\_\_\_، ۱۳۸۳، بحران ظفار و رژیم پهلوی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

\_\_\_\_\_، ۱۳۹۴، تاریخ تحولات سیاسی و اقتصادی خلیج فارس و دریای عمان از دوره باستان تا پهلوی، ارومیه: دانشگاه ارومیه.

\_\_\_\_\_، ۱۳۹۵، تاریخ خلیج فارس در دوره باستان، ارومیه: دانشگاه ارومیه.

دریایی، تورج، ۱۳۸۲، تاریخ و فرهنگ ساسانی، ترجمه: مهرداد قدرت دیزجی، تهران: ققنوس.

دینوری، احمد بن داود، ۱۳۷۱، اخبار الطوال، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.

زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۳۶، دو قرن سکوت، تهران: علمی.

زیدان، جرجی، ۱۳۶۹، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه: علی جواهرکلام، تهران: امیرکبیر.

سالم، عبدالعزیز، ۱۳۸۰، تاریخ عرب قبل از اسلام، ترجمه: باقر صدیقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

سایکس، سرپرسی، ۱۳۶۸، تاریخ ایران، ترجمه: سید فخرالدین محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب.

ضیف، شوقی، ۱۹۶۰، العصر الجاهلی، دارالمعارف، القاهرة.

طبری، محمد جریر، ۱۳۶۹، تاریخ طبری، ج ۵، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.

فیاض، علی اکبر، ۱۳۷۸، تاریخ اسلام، تهران: دانشگاه تهران.



کولسنیکف، آ. ای، ۱۳۵۷، *ایران در آستانه یورش تازیان*، ترجمه: م. ر. یحیایی، تهران: آگاه.  
کیانی، محمد یوسف، ۱۳۷۹، *تاریخ هنر معماری ایران در دوره اسلامی*، تهران: سمت.  
لسترنج، گی، ۱۳۷۷، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، بین‌النهرین، *ایران و آسیای مرکزی از زمان فتوحات مسلمین تا ایام تیمور*، برگردان: محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

لمبتون، آن، ۱۳۷۲، *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: نشر نی.  
محمدی ملایری، محمد، ۱۳۷۹، *تاریخ و فرهنگ ایران، دل ایرانشهر*، ج ۳، بخش ۲، تهران: توس.

محیط طباطبائی، محمد، ۱۳۳۷، *روابط ایران و یمن*، نشریه وزارت امور خارجه ایران، ش ۸، دوره دوم.

\_\_\_\_\_، ۱۳۶۷، *تطور حکومت در ایران بعد از اسلام*، تهران: بعثت.

مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۴۹، *شیخ نشین‌های خلیج فارس*، تهران: عطایی.  
\_\_\_\_\_، ۱۳۷۴، *"نگاهی به جغرافیای تاریخی خلیج فارس"*، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال ۸ و ۷ فروردین و اردیبهشت.

مرادیان، خدا مراد، ۱۳۵۵، *کشور حیره در قلمرو شاهنشاهی ساسانیان از ۲۲۶ تا ۶۳۲ میلادی*، تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی.

مشکور، محمدجواد، ۱۳۷۲، *فرهنگ فرق اسلامی*، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.  
ممتحن، حسینعلی، ۱۳۶۸، *نهضت شعوبیه یا جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی و عباسی*، تهران: باورداران.

هاولی، دونالد، ۱۳۷۷، *دریای پارس و سرزمین‌های سواحل متصالح*، ترجمه: حسن زنگنه، قم: مرکز بوشهرشناسی با همکاری انتشارات همسایه.

وایت هاوس، دیوید و آندره ویلیامسون، ۱۳۵۵، *بازرگانی دریایی ساسانیان*، ترجمه: ملکیان، تهران: کشتی رانی آریا.

Duri, A, 1987, *The Historical Formation of the Arab Nation*, groom Hellm, New york.

Whitehouse, 1971, *Siraf, a Sasanian Port*, Antiquity, N 45.

Wilkinson, J.C, 1975, *The Journal of Oman, Journal of Oman Studies*, Vol1.



## مناسبات صفویه با عثمانی در زمان شاه طهماسب اول

سید حسن قریشی کرین<sup>۱</sup>

مرضیه برزن<sup>۲</sup>

### چکیده

عوامل متنوعی در بی‌ثباتی روابط ایران و عثمانی نقش داشته‌اند. مناسبات ایران و عثمانی در دوره شاه طهماسب با کشمکش و درگیری همراه بوده است. سلطان سلیمان قانونی با استفاده از مسائل داخلی ایران، چند بار به ایران حمله کرد، اما بر اثر پایداری سپاه ایران، ناچار شد عقب‌نشینی کند. در آخرین حمله، سلطان سلیمان به پیروزی قاطعی دست نیافت و به قرارداد صلح در آماسیه رضایت داد. موضوع بنیادین این است که مناسبات سلطان سلیمان عثمانی با شاه طهماسب صفوی چگونه بوده است؟ در پژوهش حاضر با روش تاریخی - تحلیلی این موضوع بررسی خواهد شد و هدف اصلی، شناخت علل بروز اختلافات و جنگ‌ها بین دو کشور و تأثیر قرارداد صلح آماسیه است. روابط عثمانی با صفوی در زمان شاه طهماسب خصمانه بود و فرار و پناهندگی شاهزادگان و عمال سیاسی بر تحریک عثمانی برای جنگ با ایران می‌افزود. با وجود اختلافات روزافزون دهه‌های نخست تأسیس حکومت صفوی، در زمان شاه طهماسب و در اثر موافقتنامه آماسیه، اختلافات مذهبی و سیاسی کاهش یافت و مناسبات به روابط کمابیش دوستانه نزدیک شد.

### واژگان کلیدی:

ایران، صفویه، عثمانی، شاه طهماسب اول، مناسبات

---

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۷/۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۹/۲۴

<sup>۱</sup>. عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور shqurishi@gmail.com

<sup>۲</sup>. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه پیام نور واحد بین‌الملل قشم marziye.barzan@gmail.com

## مقدمه

عثمانی‌ها سلسله صفوی را همچون رقیبی تلقی می‌کردند که موجودیت آنان را تهدید می‌کند و بیش از دو سده حاکمیت صفویه، میان آنها کشمکش‌های دامنه‌داری ایجاد کرد. مناسبات ایران و عثمانی در دوره صفویه (۹۰۷ ق. / ۱۱۴۸ م.) گاه دوستانه و گاه با کشمکش بود، اما به مرور زمان تعدیل شد. عوامل بسیاری در روابط و مناسبات طولانی مدت صفویه با امپراتوری عثمانی مؤثر بوده است؛ از جمله عوامل سیاسی، نظامی، اقتصادی و مذهبی، زیاده‌طلبی، قدرت‌نمایی، تعرضات ارضی - با توجه به مرزهای مشترک طولانی دو کشور همسایه - و اختلافات مذهبی میان شیعیان و سنی‌ها. روابط ایران و عثمانی در دوران حکومت شاه طهماسب، پسر بزرگ شاه اسماعیل اول، تیره بود؛ ناآرامی‌های برخی از نواحی ایران به تحریک ترکان عثمانی از یک سو و اقدامات ازبک‌ها برای رسیدن به منافع خود در اراضی ایران از سوی دیگر، عمده‌ترین مشکلات شاه صفوی شمرده می‌شد.

مهم‌ترین پرسش پژوهش حاضر این است که مناسبات عثمانی با صفویه در زمان سلطان سلیمان و شاه طهماسب اول چگونه بوده است؟ روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی است و در مقام جمع‌آوری اطلاعات، از شیوه کتابخانه‌ای استفاده شده است. در منابع تاریخ ایران، دوره صفویه و تاریخ عثمانی، اشاره‌هایی به صورت کلی به این موضوع هست؛ کتاب‌هایی مانند *تاریخ روابط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه از عباسقلی غفاری فرد؛ تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه از خانبابا بیانی؛ تاریخ روابط خارجی ایران اثر عبدالرضا هوشنگ مهدوی*، به طور خاص به این موضوع پرداخته‌اند.

در این مقاله، مناسبات شاه طهماسب صفوی با سلطان سلیمان عثمانی بررسی می‌شود، علل وقوع جنگ‌ها و لشکرکشی‌های عثمانی به ایران تبیین می‌گردد و

پناهندگی شاهزادگان و عمال سیاسی بیان می‌شود و در پایان، صلح آماسیه بررسی خواهد شد.

### مناسبات شاه طهماسب صفوی با شاه سلیمان قانونی

شاه طهماسب، وارث مشکلات پیچیده دوران شاه اسماعیل اول بود، که آثار آن در مناسبات بیرونی صفویان به ویژه در برخورد با همسایگان قدرتمند سنی در شرق و غرب ایران بروز یافت. پیچیدگی نظام اجرایی و اداری کشور، استحکام پایه‌های فرمانروایی صفویه در داخل مرزهای سنتی ایران و سپس دفاع از این مرزها در برابر ازبکان و عثمانیان از مسائل مهم سال‌های آغازین حکومت صفوی است. روابط ایران و عثمانی در دوران شاه طهماسب، پسر بزرگ شاه اسماعیل اول تیره بود. ناآرامی‌ها در برخی نواحی ایران به تحریک ترکان عثمانی از یک سو و اقدامات ازبک‌ها برای رسیدن به منافع خود در اراضی ایران از سوی دیگر، مهم‌ترین مشکلات شاه صفوی بود. شاه طهماسب با دو همسایه مبارزه‌جو به کشمکش پرداخت، اما خطر سلطان سلیمان قانونی که سرحدات شمال غربی ایران را هدف یورش قرار می‌داد، از ازبکان بسیار بیشتر بود.

در دوران سلطان سلیمان، سپاه عثمانی در اوج اقتدار بود و نه تنها برای ایرانیان، بلکه برای قدرت‌های بزرگ اروپایی نیز خطر محسوب می‌شد. فتوحات سلطان سلیمان در اروپای مسیحی، نشانه‌ای مهم بر درستی این تحلیل است؛ بدین سبب، اروپاییان از درگیری نیروهای عثمانی در مرز ایران خشنود بودند. بوسیک، سفیر فردینالد در دربار سلطان سلیمان، این خشنودی را کتمان نمی‌کرد: «فقط ایرانیان میان ما و نابودی حایل شده‌اند» (براون، ۱۳۷۵: ۱۰۲). آیا شاه از آغاز درگیری، اطلاعات درست و کافی از توان نظامی سلطان و معامله او با قدرت‌های غربی داشت یا نه؟ در این باره چیزی دانسته نیست. سلطان سلیمان پس از آتش بس اتریش در ۱۴ ژوئیه ۱۵۳۳ و انعقاد پیمان صلح،

توجه خویش را به ایران معطوف کرد و نتیجه آن نخستین دوره جنگ‌های سه گانه ایران و عثمانی بود که در زمان سلطنت طهماسب به وقوع پیوست (رویمر، ۱۳۸۴: ۵۷).

پس از جنگ چالدران، روابط ایران و عثمانی بهبود نیافت و شاه طهماسب پس از رسیدن به قدرت، سفیرانی نزد شارل پنجم امپراتور آلمان و فردیناند پادشاه مجارستان فرستاد و به آنها علیه عثمانیان پیشنهاد اتحاد داد. با این همه، جنگی میان عثمانی و ایران اتفاق نیفتاد. طایفه تکلو در سال ۹۳۷ ق. / ۱۵۳۱ م. از مقام مسلط و امتیازات خود در ایران خلع ید شد و قتل و تعقیب اعضای دیگر این طایفه موجب شد تا یکی از رهبران آنها یعنی اولمه سلطان، حاکم شاه در آذربایجان که پیش‌تر از آناتولی به ایران فرار کرده بود، در دربار عثمانی پناه گیرد (رویمر، ۱۳۸۴: ۵۷؛ مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۹). پناهندگی اولمه (اولامه) خان از امرای ایران به عثمانیان و نیز پناهندگی شرف خان حاکم بدلیس و تابع عثمانیان به ایران، موجب مخاصمه گردید. از این گذشته، ذوالفقارخان حاکم بغداد نیز خود را به تابعیت عثمانیان در آورده و کلیده‌های شهر را مخفیانه برای آنها فرستاد. شاه طهماسب پس از اطلاع، بغداد را در محاصره گرفت و سرانجام، ذوالفقارخان به دست افراد شاه به قتل رسید و بدین ترتیب بغداد در دست شاه طهماسب باقی ماند. در این زمان، عثمانیان سرگرم جنگ در اروپا بودند و فرصت نداشتند به مسائل مربوط به ایران بپردازند (چارشلی، ۱۳۸۸: ۴۰).

با این حال، از نظر عثمانی‌ها ایران یگانه سدی بود که فتوحات عثمانی را در جهت شرق و وصول به مرزهای توران متوقف کرده بود. عثمانیان که خود را میراث‌دار سنت جهاد و غزا در سرزمین‌های امپراتوری بیزانس و اروپای شرقی می‌دانستند، مایل بودند مسلمانان شیعی مذهب ایران را به چشم کافران و وابسته به دارالحرب بدانند، تا بتوانند با تمسک به فتوایی مبنی بر وجوب جهاد با آنان، نیروهای خود را به سوی مرزهای ایران گسیل کنند (دهقانی، ۱۳۸۸: ۸۹).

عثمانیان در زمان سلطان سلیمان، سپاه بسیار نیرومند و مجهزی داشتند و پیروزی‌های پی در پی آنان در اروپا تا نزدیک شهر وین، بیش از پیش بر روحیه سربازان

عثمانی افزوده بود. بنابراین، هیچ کشوری به تنهایی نمی‌توانست از عهده سپاهیان عثمانی برآید، مگر آنکه از لحاظ نفر و سلاح و به ویژه توپخانه، دست کم با آنها برابر باشد. از سوی دیگر، در زمان شاه طهماسب اتحاد و اتفاق کامل بین طوایف قزلباش مانند زمان شاه اسماعیل اول وجود نداشت و همچنین، خاطر شاهنشاه ایران از جانب شمال شرقی کشور آسوده نبود. چه، تجاوزهای پی در پی عبیدالله خان ازبک بر خراسان، توجه سپاه ایران را بدان سو برمی‌انگیخت. از همه مهم‌تر اینکه شاه طهماسب می‌دانست پدر شجاعش شاه اسماعیل با همه نیرو و قدرت خود، نتوانست در برابر حملات سپاه عثمانی در چالدران پیروز شود. بنابراین، قصد نداشت جان سپاهیان خود را در مخاطره اندازد؛ به ویژه که نخستین نامه سلطان سلیمان به شاه طهماسب، تهدید به جنگ بود (میرجعفری، ۱۳۵۴: ۲۳۶-۲۳۰).

سلطان سلیمان پس از صلح با فردیناند و شارل پنجم در سال ۹۳۹ ق. و رهایی موقت از جنگ‌های اروپا، فرصتی دوباره برای اجرای سیاست‌های پدرش در سرزمین‌های اسلامی به دست آورد، اما دولت شیعی مذهب صفوی مانع عمده‌ای در رسیدن عثمانی به مقصود یعنی مرکزیت جهان اسلام بود. سلطان سلیمان به منظور تحقق هدف‌های خود و نیاکانش برای سیطره بر جهان اسلام، به اختلاف‌های مذهبی و عقیدتی دیرینه میان شیعه و سنی دامن زد. او همچون پدرش سلیم به در برانگیختن ازبکان برای یورش‌های پی در پی و جنگ با قزلباشان شیعی مذهب، هرگز کوتاهی نکرد. ازبکان نیز در برقراری مناسبات سیاسی با عثمانی‌ها علاقه نشان می‌دادند و حتی کوشیدند در تهاجم به ایران با عثمانیان هماهنگ باشند: هنگام حرکت به سمت تبریز که در تصرف نیروهای عثمانی بود، سلطان عثمانی نامه‌ای از عبیدالله خان ازبک دریافت کرد که در آن خان ازبک برای یورش به شرق ایران اعلام آمادگی کرده بود. یورش ازبکان در سال ۹۴۱ ق. به خطه خراسان در نتیجه همین نامه‌نگاری روی داد (براون، ۱۳۷۵، ۱۰۲).

همزمانی یورش‌ها در مرزهای غربی و شرقی و ضرورت نبرد در دو جبهه، محدودیت جدیدی برای صفویان ایجاد کرد؛ زیرا بسیج حداکثر قدرت هم در غرب و هم

در شرق برای صفویان امکان نداشت و در واقع، شمار سپاه صفوی از دو سپاه عثمانیان و ازبکان کمتر بود. برای نمونه، در جنگ جام به سال ۹۳۵ ق. در مقابل سپاهیان ازبک، نیروهای شاه طهماسب بسیار کمتر از ازبکان بود (بیانی، ۱۳۷۸: ۵۴۶). شاه بیشتر سپاه خود را برای مقابله با تهدید عثمانی به آذربایجان فرستاده بود و ازبکان با آگاهی از این موضوع، بر فشار در مرزهای شمال و شرق می‌افزودند. از این رو، به سبب یورش‌های عثمانیان در غرب، شاه طهماسب نتوانست اقدام‌های دراز مدتی در برابر ازبکان در پیش گیرد (سیوری، ۱۳۸۰: ۵۹-۵۸).

از مشکلات دیگر شاه طهماسب در مقابل حملات دشمنان این بود که عثمانیان در کوشش برای فتح ایران، از همکاری قابل ملاحظه‌ای امرای قزلباش روی برتافته از صفویه و برادر خائن شاه، القاص میرزا برخوردار بودند. محرک اولین تهاجم سلطان سلیمان به ایران در ۹۴۱-۹۴۰ ق. / ۱۵۳۴ م. دسیسه چینی‌های الامه سلطان تکه لو بود که به عثمانیان پناه برده بود. زمانی که چوهای سلطان فرمانروای بالفعل کشور بود، الامه فرماندهی کل سپاه آذربایجان را برعهده داشت. پس از سقوط چوها سلطان، الامه تمایل داشت به جانشینی وی به عنوان مقام ارشد اجرایی کشور منصوب شود. اما وقتی حسین خان شاملو به این مقام دست یافت، الامه تعهدی را که برای وفاداری به دودمان صفویه بر گردن داشت، فراموش کرد و به عثمانیان پناهنده شد (همان: ۵۹). وقتی صاحب منصبانی مانند الامه آماده بودند به خدمت عثمانیان درآیند، معلوم می‌شود که قزلباش‌ها تا چه حد اطاعت محض از شاه را به عنوان "مرشد کامل" کنار گذاشته بودند. حال آنکه امپراتوری عثمانی در دوره سلطان سلیمان به اوج قدرت و وسعت خود رسیده بود (شاو، ۱۳۷۰: ۸۰؛ نوایی، ۱۳۴۷: ۱۲۱).

دولت صفوی می‌کوشید تا با تبلیغات در بخش میانی و جنوبی آناتولی ضد عثمانی دشواری ایجاد کند. این کار با نشر مذهب تشیع و سختگیری بر سنیان دنبال می‌شد (احمد یاقی، ۱۳۸۶: ۵۸). سلطان سلیمان در مقابل اقدامات طهماسب، در سال ۹۴۰ ق. بر منطقه ارزروم و بحیره تسلط یافت و در واقع، در پی تسلط بر آذربایجان بود (همان:



۵۹). در عثمانی رساله‌هایی در رد آیین قزلباشان نوشته شد و علمای عثمانی فتوا به "کفر" و "ارتداد" شیعیان دادند و سلطان سلیمان قانونی رویه پدرش را در پیش گرفت و با استفاده از مسائل داخلی ایران چند بار به ایران حمله کرد. آخرین حمله او در تابستان سال ۹۶۲ ق. / ۱۵۵۵ م. صورت گرفت در این حمله، سلطان سلیمان نتوانست به پیروزی قطعی دست یابد و به قرارداد صلح در آماسیه رضایت داد. این توافقنامه به جنگ‌های طولانی بین دو کشور برای مدتی خاتمه داد و در اثر آن، روابط میان دو کشور رو به بهبودی نهاد و لحن نامه‌های شاه طهماسب و سلیمان به یکدیگر ملایم‌تر شد (شاو، ۱۳۷۰: ۱۶۹؛ عابدینی، ۱۳۸۸: ۱۰۳).

استقامت و پایداری طهماسب در حفظ مرزهای ایران و جلوگیری هوشمندانه از پیشرفت عثمانی، جایگاه سیاسی و تاریخی وی را از حد شاهان خوشگذران، بسی بلندتر نشان می‌دهد. او در آن سال‌ها با توانایی ناچیز خود به ویژه در حمله‌های اول و دوم سلطان عثمانی، در برابر قدرت سهمگین نظامی وی ایستادگی کرد. او چهار بار، حمله سلطان سلیمان را دفع کرد و به حمله‌های نظامی متقابل پرداخت. شاه طهماسب برای جلوگیری از حملات و تهاجمات پادشاه عثمانی سپاهی دائمی از عشایر ایران پدید آورده بود (طهماسب صفوی، ۱۳۶۴: ۲۰).

سلطان سلیمان قانونی، هر بار که به ایران حمله کرد، مجبور شد عقب‌نشینی کند. در صورتی که در دوره سلطنت سلیمان قانونی، امپراتوری عثمانی در خشکی و دریا پیشرفت‌های وسیع کرده بود. شاه طهماسب اول، بدون یاری حکومت خارجی، یک تنه در مقابل سلطان سلیمان قانونی ایستاد. گرچه پادشاه مجارستان، چند بار وعده کمک به شاه طهماسب اول را داد، اما وعده او، چیزی بیشتر از فرستادن استادکاران توپ‌ریزی نبود (بیانی، ۱۳۷۸: ۲۴۸).

باید توجه کرد که شاه طهماسب، در نبرد جام با ازبکان تنها ۱۶ سال داشت و از ۲۱ سالگی نیز درگیر هجوم‌های بنیان‌برانداز سلطان سلیمان با لشکریان انبوه و توپخانه سنگین

وی بود. او با توانایی، هجوم‌های مکرر عثمانی و آذربکان را دفع کرد و به خاکِ آنان، هجوم نیز برد. استراتژی زمین سوزی عهد شاه طهماسب دست کم از لحاظ نظامی مؤثر بود و گاهی عوامل جوّی نیز به سود سپاهیان ایران تمام می‌شد. با چنین روش و حیلۀ جنگی، شاه طهماسب توانست در تمام مدت طولانی سلطنت خویش در برابر سپاه نیرومند و مجهز عثمانی که دنیای مسیحیت را در اروپا به لرزه در آورده بود، بایستد (بیانی، ۱۳۷۸: ۲۵۳).

### انگیزه‌های هجوم سلطان سلیمان به ایران

۱. صلح با فردیناند پادشاه مجارستان، که مشکل بزرگ سلطان سلیمان در اروپا بود، نگرانی وی را از جانب غرب کاهش داد و او توانست با آسودگی خاطر، سپاه عظیم خود را با توپخانه قوی متوجه ایران کند. بخت با شاه طهماسب بود که سلطان سلیمان، در آغاز پادشاهی او به اروپا روی آورد و شاه کم توان صفوی را که در دست سران قدرت دوست قزلباش و گرفتار سرکشی آنان بود، به حال خود رها کرد (پارسا دوست، ۱۳۷۷: ۱۳۴).

۲. خطر اتحاد شاه طهماسب با اروپاییان: پس از آنکه شاه طهماسب بر جای پدر نشست، سلطان سلیمان در نامه‌ای سراپا توهین و تحقیر صریحاً او را به جنگ تهدید کرد. شاه طهماسب به پیروی از سیاست پدر در ایجاد روابط با زمامداران اروپایی، نامه‌هایی برای شارل پنجم امپراتور آلمان و فردیناند پادشاه مجارستان و اتریش که امپراتور آلمان گردید، ارسال داشت. به نوشته اسماعیل حقی: چون شاه طهماسب، زمامداران آلمان و اتریش را علیه سلطان عثمانی تحریک می‌کرد و سلطان عثمانی مصمم به جنگ با او بود، به همین سبب با فردیناند صلح کرد (همان: ۱۳۷-۱۳۶).

۳. علویان عثمانی و صفویان شیعه: علاقه علویان عثمانی به شاه اسماعیل اول و دودمان صفویه و در نتیجه علاقمندی به ایران از عوامل مهم اختلاف بین شاهان عثمانی و ایران بود (همان: ۱۳۹).

۴. سلطان سلیمان، طایفه قزلباش را ملحد و از دین برگشته و شاه طهماسب را شاه گمراه می‌خواند و خود را موظف می‌دانست که ریشه کفر را در دنیای اسلام براندازد.
۵. شوق کشورگشایی: تصرف بغداد و تبریز از انگیزه‌های سلطان سلیمان برای لشکرکشی‌ها و حمله به کشورهای اروپایی و ایران بود (همان: ۱۴۷-۱۴۶).
۶. قدرت ینی‌چری‌ها و نقش مؤثر آنان در انتخاب یا تغییر پادشاه و خطر شورش‌های‌شان، سلطان را وا می‌داشت تا آنها را در جنگ و لشکرکشی مشغول دارد.
۷. پیشینه اختلاف‌های ایرانیان و تورانیان (همان: ۱۵۳-۱۵۰).
۸. اگر چه دی‌آباد عراق پس از چالدران به تصرف عثمانی‌ها در آمد، اما مرکز و جنوب عراق (بغداد و بصره) هنوز در دست صفویان بود.
۹. تداوم تحریکات صفویان در ایجاد قیام‌های ترکمن در آناتولی.
۱۰. شورش و سرکشی اولامه سلطان تکلو حاکم آذربایجان و پناهندگی او به دربار عثمانی و تشویق امپراتوری عثمانی برای حمله به ایران (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۱۲-۱۰۹).
۱۱. دوری شاه طهماسب از مرکز حکومت به سبب گرفتاری در ماوراءالنهر و خراسان. درگیری‌ها و رویارویی‌های خارجی در زمان شاه طهماسب پس از شکست چالدران و نتایجی که از آن پدید آمد و از جمله بی‌اعتنائی‌های شاه اسماعیل نسبت به امور مملکت در اواخر حکومت، سوء استفاده‌های رهبران قزلباش از وضع موجود کشور و سن اندک شاه طهماسب سبب شد تا دشمنان خارجی بار دیگر مرزهای ایران را عرصه تاخت و تاز قرار دهند.
۱۲. رویارویی شاه طهماسب با ازبکان و مقدمات جنگ جام: ازبکان پس از اطلاع از مرگ شاه اسماعیل (۹۳۰ ق.) و اختلاف میان سران قزلباش، موقع را مغتنم شمردند و از جیحون گذشتند، اما مجموعه اتفاقات و درگیری‌ها، عاقبت به جنگ جام و پیروزی ایرانیان انجامید (مهدوی، ۱۳۶۴: ۱۶-۱۳).

۱۳. خصومت و بدگمانی سلاطین عثمانی نسبت به پادشاه صفوی به سبب ترویج مذهب شیعه و سختگیری صفویه نسبت به سنی مذهبان.

۱۴. تاخت و تاز صوفیان و مریدان صفویه در خاک عثمانی و قتل سنی مذهبان.

۱۵. پذیرش شاهزادگان فراری دو کشور در خاک ایران یا عثمانی.

۱۶. طرح اتحاد با امپراتور آلمان و اسپانیا از سوی شاه اسماعیل صفوی.

از این تاریخ تا پایان جنگ‌های بیست ساله ایران و عثمانی مکاتبه میان شارلکن و شاه طهماسب ادامه داشت و امپراتور مقتدر اسپانیا و آلمان برای جلب توجه عثمانی‌ها به شرق و انصراف آنان از حمله به اروپا، کوشش می‌کرد پادشاه ایران را به جنگ با عثمانی برانگیزد (همان: ۲۸).

۱۷. پس از مرگ شاه اسماعیل و به قدرت رسیدن شاه طهماسب، در عثمانی نیز سلطان سلیم درگذشت و جانشین وی سلطان سلیمان که قصد جهانگشایی داشت، نامه توهین‌آمیزی برای شاه طهماسب فرستاد و وی را به تسخیر و نابودی ایران تهدید کرد.

۱۸. هدف عثمانی در شرق، تسخیر کشورهای اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا از جمله ایران بود.

با وجود دشواری‌هایی که ایرانیان به لحاظ مرزی و مذهبی با عثمانی داشتند و برخی از پادشاهان صفوی نمی‌توانستند دولتی مستقل و مسلمان را در کنار خود تحمل کنند، اما دولت عثمانی طی قرن هفدهم تا نوزدهم میلادی، سدی استوار در برابر تجاوز اروپایی‌ها به شرق و از جمله ایران بود. عمده دشواری ایران با این دولت، توسعه‌طلبی آن برای تسلط بر دولتی مسلمان در شرق بود، به ویژه که عثمانی میل توسعه‌طلبی را از طریق مبارزه با مذهب تشیع یا به اصطلاح خودشان "رفض" توجیه می‌کرد. از سوی دیگر، سیاست مذهبی صفویه و ترویج تشیع موجب عکس‌العمل همسایگان سنی مذهب ایران یعنی ازبک‌ها در شرق و عثمانی‌ها در غرب می‌شد: به ویژه که عثمانی‌ها ادعای خلافت اسلامی داشتند و اساساً دولت عثمانی در بسیاری از برنامه‌های مخاصمانه خود علیه ایران از حربۀ جدال مذهبی استفاده می‌کرد. آنان ایرانیان را شیعیان رافضی

می‌دانستند و در برخی موارد فتوا به کفر آنان می‌دادند و این گونه اقدامات وحشیانه و کشتار آنان را توجیه می‌کردند.

شاه طهماسب روابط دوستانه‌ای با کارل پنجم، پادشاه اسپانیا و دشمن سلیمان در پیش گرفته بود، والی بدلیس نیز از اطاعت سلیمان دست برداشته و در پناه طهماسب قرار گرفته بود. همچنین صفویان کوشش می‌کردند تا در مرکز و جنوب عراق، سرزمینی که روزگاری قلب خلافت عباسیان به شمار می‌آمد، مذهب تشیع را جایگزین مذهب تسنن کنند (اسکندریک ترکمان، ۱۳۷۷: ۴۷۷). سلیمان به عنوان رهبر مسلمانان اهل سنت نمی‌توانست تنها نظاره گر این قضایا باشد. والی بغداد نیز که دست‌نشانده طهماسب بود، با دولت عثمانی به توافق رسید. علاوه بر همه این مسائل، انگیزه‌ها و منافع اقتصادی را نیز باید در نظر گرفت. سلطان سلیمان در اوایل سلطنت بیشتر به مشکلات داخلی و سرکوب شورش مصر و نبرد با مجارها پرداخت و به این ترتیب تا سال ۹۴۰ ق. فرصت نیافت به مسائل همسایه شرقی خود بپردازد، اما استقرار صلح میان عثمانیان و مجارها، سلطان سلیمان را از گرفتاری در اروپا رهایی داد و متوجه آناتولی و شرق امپراتور خود یعنی صفویان کرد.

### جنگ‌ها و تهاجمات عثمانی‌ها به ایران

چون سلیمان از مرزهای امپراتوری عثمانی با اروپا آسوده خاطر شد، توجه خویش را به سلسله صفویه در ایران معطوف کرد. با تثبیت قدرت عثمانی در شرق آناتولی، تهدیدی همیشگی متوجه تبریز و عراق بود. در مقابل، شاه طهماسب نیز همچون پدرش، ترکمانان آناتولی را به شورش علیه دولت عثمانی تحریک می‌کرد. قیام اسکندر چلبی در سال ۱۵۲۹ م. در نتیجه این تحریک‌ها روی داد (چارشلی، ۱۳۸۸: ۴۰۵). یکی از علل توجه عثمانی به طرف ایران، پناهندگی اولامه سلطان تکلو حاکم آذربایجان به دربار عثمانی بود. او بعد از فرار از ایران، نزد سلطان سلیمان رفت. سلطان نیز برای او

خلعت فرستاد و الامه توانست سلطان سلیمان و وزیر اعظم او ابراهیم پاشا را برای حمله به ایران متقاعد کند (ترکمان، ۱۳۷۷، ۱۱۲-۱۰۹؛ میر جعفری، ۱۳۸۸: ۲۳۷).

نخستین اقدام سلطان عثمانی، فرستادن سپاهی برای تصرف تبلیس (بولیس) بود. طهماسب خود در رأس سپاهی به سوی تبلیس حرکت کرد، اما دشمنان با شنیدن خبر حرکت وی گریختند (۹۳۸ ق.). سال بعد، بار دیگر الامه بر سر تبلیس آمد و با اینکه نخست شکست خورد، اما با کشته شدن شرف خان وی بر تبلیس دست یافت. در سال ۹۴۰ ق. عثمانی‌ها با استفاده از دوری شاه طهماسب صفوی، که برای جنگ با عبیدالله خان ازبک به خراسان رفته بود، به تحریک الامه به سرحدات غربی ایران و به قصد تصرف تبریز به ایران حمله و شهر را تصرف کردند (همان: ۲۳۸؛ روملو، ۱۳۵۷: ۳۱۴).

تبریز بر اثر خیانت موسی سلطان وزیر، حاکم آذربایجان و مولانا احمد طیبی بدون جنگ به تصرف عثمانی‌ها در آمد. شاه طهماسب با شنیدن این خبر با سرعت تمام از مشرق ایران بازگشت و چون ابراهیم پاشا از آمدن شاه ایران آگاه شد، به وحشت افتاد (راجر سیوری، ۱۳۶۳: ۵۴). سپاه عثمانی در تابستان ۹۴۱ ق. وارد تبریز شد و شاه طهماسب به جای دفاع از شهر از آن عقب‌نشینی کرد. نیروهای عثمانی در شرایط سخت زمستان در سرزمین‌های کوهستانی با دشواری بسیار به سوی بغداد در جنوب حرکت کردند (کین راس، ۱۳۷۳: ۲۳۷). پس از بازگشت ترکان عثمانی از سلطانیه، در حالی که طهماسب بیش از بیست سال نداشت، با شجاعت تمام به تعقیب بازماندگان عثمانی و اولامه، و عامل وی ذوالقدر سلطان در تبریز شتافت و پس از بیست روز توقف، قلعه وان را در محاصره گرفت و در آنجا قشلاق کرد<sup>۱</sup>. با فرارسیدن زمستان، جنگ در آنجا متوقف شد، اما سلطان سلیمان بغداد را گرفت و از این سو، شاه طهماسب نیز وارد خاک آناتولی گردید. اولامه، موضوع را به سلطان اطلاع داد و از وی یاری خواست. به طور کلی، شیوه شاه طهماسب در جنگ با عثمانی‌ها، تخریب ولایات سر راه دشمن بود؛ بدین ترتیب،

---

<sup>۱</sup>. برای اطلاع بیشتر رک: روملو، ۱۳۵۷: ۳۱۵؛ طهماسب صفوی، ۱۳۶۴: ۱۵۷-۱۵۴.

سپاه عثمانی با مشکل آب و آذوقه روبه رو می‌شد. از این شیوه در شرایطی استفاده می‌شد که سپاه عثمانی از نظر عده و نوع سلاح‌های جنگی بر سپاه صفویه برتری داشت و از سوی دیگر، شاه طهماسب با حملات پی در پی ازبکان رو به رو بود و نیز مشکلات داخلی لحظه‌ای او را آزاد نمی‌گذاشت (نوائی، ۱۳۴۷: ۱۲۶).

زمانی که شاه در اندیشهٔ تهاجم به ماوراء النهر بود، الامه، سلطان عثمانی را از این واقعیت که شمال غربی و مرکز ایران بی‌دفاع است آگاه کرد و سلطان عثمانی به ایران لشکر کشید. شاه طهماسب از ماوراء النهر به ری عقب نشست و با راه پیمایی‌های طولانی این مسافت را در بیست و یک روز پیمود. اوضاع ناامید کننده بود: نیروی سلطان سلیمان به نیروی وزیر اعظم پیوسته بود و سپاه عظیم عثمانی نیروی کوچکی را که شاه برای حفظ تبریز فرستاده بود از میان برداشت؛ برای نخستین بار ایمان عده‌ای نسبت به اقبال دودمان صفویه متزلزل شد. عدهٔ بیشتری از صاحب منصبان قزلباش پناهنده شدند و وفاداری عدهٔ باقی مانده مورد تردید بود. در این موقع، برف سنگینی دشت سلطانیه را که عثمانیان در آن اردو زده بودند، پوشانید و بسیاری از سربازان ترک از سرما هلاک شدند. شاه سلیمان که به واسطهٔ فقدان آذوقه در آذربایجان نمی‌توانست از راهی که آمده بود بازگردد، مجبور شد از طریق کردستان عقب‌نشینی کند.

شاه طهماسب به تعقیب الامه و سایر برگشتگان قزلباش پرداخت که در قلعه‌ای در وان پناه گرفته بودند. اما در این بین، سلطان سلیمان به دعوت پادگان صفوی بغداد، متشکل از سپاهیان تکه لو، آنجا را تسخیر کرد و تنها فرمانده و ۳۰۰ تن از افراد پادگان به حکومت صفویه وفادار ماندند. از آن پس بغداد و ناحیهٔ عراق عرب که به دست شاه اسماعیل در سال ۹۱۴ ق. / ۱۵۰۸ م. فتح شده بود، جز برای فاصلهٔ کوتاه بین ۱۰۳۲ و ۱۰۴۷ ق. / ۱۶۳۲ و ۱۶۳۸ م. در دست عثمانیان باقی ماند (همان: ۶۰-۵۹؛ چارشلی، ۱۳۸۸: ۴۰۳-۴۰۲).

به سبب سرمای شدید، سلطان سلیمان تبریز را ترک کرد و اردوی عثمانی به همدان آمد. عثمانیان در مدت بیست و هفت روز از طریق قصرشیرین، از تبریز به بغداد رسیدند. تکه لو خان محافظ و نگهبان بغداد، قبل از رسیدن نیروهای عثمانی شهر را ترک کرد. بنابراین، شهر اشغال و قلعه بغداد بدون مقاومت تصرف شد (۹۴۱ق./ ۱۵۳۴ م.). سلطان سلیمان نخست دستور داد که قبر ابوحنیفه نعمان بن ثابت، پیشوای مذهب حنفی را بیابند. پس از زیارت آنجا دستور داد تا آرامگاهی و نیز مسجدی در آنجا ساخته شود. سپس مزار امام موسی کاظم (ع) و برخی قبور دیگر را زیارت کرد (چارشلی، ۱۳۸۸: ۴۰۴).

پس از گریختن القاص میرزا برادر شاه طهماسب به قلمرو عثمانی (۹۵۴ ق.) سلطان امیدوار بود که با استفاده از اختلافات درون حاکمیت صفویان به تهدید شیعیان خاتمه دهد و لاقل قفقاز و آذربایجان را تسخیر کند. گروه‌های داخل دربار عثمانی هر یک از دیدگاه منافع گروهی از فکر لشکرکشی به ایران حمایت می‌کردند. سلیمان بی‌هیچ مشکلی بار دیگر آذربایجان را فتح کرد. طهماسب از سیاست نیاکانش یعنی تخریب و انهدام امکانات داخلی پیش از آن که دشمن بتواند از آنها علیه نیروهای خودی استفاده کند، سود جست و سپس به محض اینکه لشکر عثمانی برای گذراندن فصل زمستان به آناتولی مهاجرت کردند، به کار بازپس گرفتن نواحی فتح شده پرداخت (شاول، ۱۳۷۰: ۱۹۰؛ کین راس، ۱۳۷۳: ۲۴۲).

سلیمان که از تجاوز به خاک ایران طرفی نبسته بود، یکبار دیگر متوجه جبهه اروپا شد و کوشید متصرفاتی در منطقه مدیترانه به دست آورد. از این رو، آتش جنگ میان سلطان و شارلکن بر سر تصرف تونس شعله ور شد و سپاه عثمانی توانست شماری از جزایر واقع در شرق مدیترانه - متعلق به دولت ونیز - و عدن و چند ناحیه دیگر واقع در ساحل عربستان را که پرتغالی‌ها در دست داشتند، به حیطة تصرف در آورد. در سال ۵۴۰ ق. سپاه عثمانی به مجارستان حمله برد و قسمت دیگری از خاک آن کشور را تسخیر کرد و در عین حال در الجزایر موفق شد قوای شارلکن را سخت شکست دهد.



پس از این فتوحات، متارکه پنج ساله بین سلیمان قانونی و شارلکن، به سلطان عثمانی فرصت داد تا دوباره متوجه ایران شود (مهدوی، ۱۳۶۴: ۳۱).

دومین دوره حملات عثمانیان از سال بعد (جنگ اول) آغاز شد و سلطان سلیمان از بغداد آن را هدایت کرد. صفویان در چند درگیری در نقاط مختلف بین کردستان و ارتفاعات ارمنستان پیروز شدند (ترکمان، ۱۳۷۷، ۱۱۳). سومین تهاجم عثمانی در ۹۵۵-۹۵۴ ق. / ۱۵۴۸ م. مانند تهاجم اول در مقیاسی وسیع بود: سلطان سلیمان با سپاه عظیمی که از آناتولی، سوریه، مصر، قرامان، دپار ربیعه و عراق فراهم شده بود و توپخانه بزرگ و شمار بسیاری از افراد ینی چری از استانبول پیشرفت را آغاز کرد (همان: ۱۱۴). برادر خائن شاه طهماسب، القاص میرزا حاکم شیروان که علیه شاه دو بار شورش کرده و سرانجام از خشم طهماسب به سلطان عثمانی پناه برده بود، سلطان را همراهی می کرد. او به سلطان گفته بود که اگر در رأس سپاه بزرگی وارد ایران شود، قیامی عمومی به طرفداری از وی برپا خواهد شد (سیوری، ۶۰: ۳۸۰؛ ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۱۴).

طهماسب برای مقابله، دستور داد ناحیه بین تبریز و مرز عثمانی چنان ویران شود که هیچ اثری از غله یا ساقه‌ای علف باقی نماند. ساکنان تبریز مجرای قنات‌ها را مسدود کردند تا آب آشامیدنی یافت نشود. اقدامات مشابهی برای جلوگیری از دسترسی دشمن به دو نوع آذوقه به عمل آمد (روملو، ۱۳۴۹: ۳۲۷؛ طهماسب صفوی، ۱۳۶۴: ۵۱). چون سلطان سلیمان به مرز ایران رسید، الامه تکه لو را برای محاصره وان گسیل داشت و القاص میرزا را همراه ۴۰۰۰ نفر به سوی مرند اعزام کرد، آنگاه یک بار دیگر تبریز به اشغال در آمد (همان: ۶۱)، اما نیروهای عثمانی به زودی دچار کمبود آذوقه شدند و سلطان سلیمان عقب‌نشینی را آغاز کرد و در هر قدم با حمله نیروهای قزلباش رو به رو می شد. سلطان امیدوار بود که القاص میرزا و الامه قسمتی از تعقیب‌کنندگان را به خود جلب کنند، اما القاص میرزا پس از کوشش ناموفق در کاشان، اصفهان و خوزستان، با نومیادی به بغداد بازگشت. او که اکنون فقط مایه دردسر عثمانیان بود، از بغداد اخراج

شد و به کردستان گریخت؛ در آنجا به دست نیروهای صفوی افتاد و او را نزد شاه آوردند. آنگاه همراه دیگر برادر خائن شاه، سام میرزا در قلعه دور افتاده قهقهه زندانی شد و چندی بعد به قتل رسید (سیوری، ۱۳۸۰: ۶۱؛ رویمر، ۱۳۸۵: ۵۹).

تصرف مکرر پایتخت شاه از سوی ترکان، او را به فکر تغییر جای تختگاه خود انداخت. از این رو در سال ۹۵۵ق. / ۱۵۴۸م. تختگاه خود را به قزوین منتقل کرد، زیرا معلوم شده بود که تبریز در برابر حملات عثمانیان بسیار آسیب‌پذیر است (رویمر، ۱۳۸۴: ۶۰-۵۹).

جنگ چهارم عثمانی با ایران، به سبب تجاوزات گرجی‌ها بود، که با استفاده از گرفتاری‌های دولت عثمانی در اروپا و دریای مدیترانه، پیشروی‌هایی کردند. احمد پاشا وزیر ثانی قلاع مهم گرجستان را فتح کرد و چون از سوی شاه طهماسب واکنشی دیده نشد، سپاهی تحت فرماندهی وزیر اعظم رستم پاشا رو به سوی ایران نهاد. سلطان سلیمان پس از کشتن پسرش مصطفی تا فرا رسیدن بهار در حلب ماند، سپس از راه دیار بکر، ارزروم و قارص وارد ایران شد و گرچه شاه طهماسب را به جنگ خواند، اما وی روی نشان نداد. حوالی نخجوان، اریوان (روان) و قراباغ تسخیر و ویران شد (چارشلی، ۱۳۸۸: ۴۱۳).

پس از سرکوب شورش القاص میرزا، تا چهار- پنج سال صلح بین ایران و عثمانی برقرار بود. شاه طهماسب برای آغاز مذاکره و صلح پایدار تمایل داشت، اما قبل از آن، تحریکات اسکندر پاشا حاکم وان و ایروان، به چهارمین و آخرین تهاجم عثمانیان به ایران در دوره سلطنت سلطان سلیمان منجر شد. این بار شاه طهماسب به جای آنکه در انتظار رسیدن سپاه عثمانی بماند، ابتکار عمل را به دست گرفت. (ترکمان، ۱۳۷۷: ۱۲۳). اسکندر پاشا در خارج ارزروم سخت شکست خورد و شاه برخی از قلاع مرزی را تصرف کرد. سرانجام وقتی سلطان سلیمان در تابستان ۹۳۷ق. / ۱۵۳۳م. به نخجوان رسید، دریافت که توقف در آن ناحیه ممکن نیست و بنابراین، به سمت ارزروم عقب نشست. سرانجام در ۹۶۲ق. / ۱۵۵۵م. پیمان صلح در آماسیه امضاء شد و ایران از حملات عثمانی تا حدی آسودگی یافت (سیوری، ۱۳۸۰: ۶۲-۹۱).

به نوشته مورخان عثمانی، شاه طهماسب در ۱۹ ذی حجه ۹۴۱ ق. سفیری به نام استاجلوخان ایشیک آغاسی را نزد سلطان عثمانی فرستاد و او در محلی به نام ساروجاقامیش در دیدار با سلطان، نامه طهماسب را که دایر بر پیشنهاد صلح بود به سلطان تقدیم کرد، اما سلیمان پیشنهاد شاه طهماسب را نپذیرفت. همچنین گفته‌اند: وقتی سلیمان در سفر دوم از بغداد به تبریز آمد، چند روزی در این شهر اقامت کرد و در همین حال استاجلوخان در رأس هیأتی نزد سلیمان آمد و از جانب شاه طهماسب پیشنهاد صلح داد، اما این بار نیز با مخالفت سلطان روبه رو شد.

به گواهی مورخان عثمانی، تنها پیروزی سلطان سلیمان در این مسافرت‌ها و جنگ‌ها، فتح بغداد بود و اینکه طهماسب با سیاست خاصی می‌خواست آنقدر سپاه عثمانی را از سویی به سوی دیگر بکشد تا مجبور شوند خاک ایران را ترک کنند. به این ترتیب، باید گفت سلطانی که توانسته بود از استانبول تا اتریش را زیر سم ستوران سپاه خود تسخیر کند، نتوانست از حمله به ایران، چنانکه شاید و باید سودی برد و حریف جوان خود شاه طهماسب را به زانو درآورد (میرجعفری، ۱۳۵۴: ۲۴۲).

### ماجرای پناهندگی القاص میرزا

شاه طهماسب برادر خود القاص میرزا را که سخت به او علاقه مند بود (طهماسب صفوی، ۱۳۶۴: ۴۲). در سال ۹۴۵ ق. / ۱۵۴۷ م. به حکومت شروان منصوب کرد. وی پس از چند سال حکومت در آنجا به فکر استقلال افتاد (۹۵۳ ق.) و شاه طهماسب به قصد سرکوب وی به سوی شروان به راه افتاد، اما با وساطت مادرش خان بیگی خانم او را عفو کرد. طولی نکشید که القاص برای دومین بار سر از اطاعت شاه پیچید و برای به دست آوردن سلطنت به فعالیت پرداخت و این بار حتی سکه به نام خود زد و خطبه نیز به نام خود خواند. شاه سخت خشمگین شد و با لشکری انبوه به جنگ با او برخاست. وی چون توان مقابله در برابر سپاه شاه را در خود ندید، با چهل هزار نفر از سپاه خود به استانبول

رفت و به درگاه سلطان عثمانی پناهنده شد (خواند میر، ۱۳۷۰: ۴۰۵-۴۰۶؛ حسینی، ۱۳۸۹: ۳۱؛ پارسا دوست، ۱۳۷۷: ۱۷۸). سلطان سلیمان با همسرش خرم سلطان و نیز رستم پاشا وزیراعظم او و برخی از بزرگان دربار عثمانی به گرمی از او استقبال کردند و کیسه‌های زر و اسبان اصیل و چندین شتر و شال‌های کشمیری و دستمال‌های ابریشمی به او بخشیدند (پور گشتال، ۱۳۸۷: ۱۱۸۸-۱۱۸۷). هر چند که در این میان، فقهای سنی و بسیاری از سران سپاه با او مخالف بودند، به سبب آنکه القاص را شیعه رافضی و ملحد مستحق قتل می‌دانستند، سلطان سلیمان، القاص را پناه داد، زیرا چنین گمان می‌کرد که اگر بتواند فرمانروایی را در ایران بین شاه طهماسب و القاص تقسیم کند، بی‌تردید سرحدات او تا مدت‌ها بدون دردسر خواهد بود. این موضوع خشم شاه صفوی را برانگیخت و بر تنش موجود میان آنان افزود (حسینی، ۱۳۸۹: ۳۱).

برادر شاه طهماسب نه تنها به دربار عثمانی پناهنده شد، بلکه در مدت اقامتش، مدام سلطان عثمانی را تشویق می‌کرد تا به ایران حمله کند. سرانجام سلطان سلیمان در سال ۹۵۵ ق. با سپاه گران و تجهیزات جنگی نیرومند به طرف ایران حرکت کرد (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۴۰۶). به نوشته مؤلف عالم آرای عباسی: «چون القاص میرزا، روزی چند در استانبول اقامت نمود، به سخنان کاذبه و اقاویل باطله شورافزای دماغ خواهش سلطان سلیمان گردیده، در سنه خمس و خمسین و تسعمائه گروهی انبوه و لشکری کوه شکوه از ممالک روم و شام و مصر و بلد قرامان و دیار ربیعہ عراق عرب جمع آورده، با توپ و عرابه و ضربزن بسیار و جنگ جویان بی شمار از استانبول بیرون آمده، روی توجه به ولایت عجم آورد» (ترکمان، ۱۳۸۱: ۷۱).

سپاه عثمانی تحت فرماندهی شخص پادشاه به حرکت در آمد (صفر ۹۵۵ ق. / اوایل ۱۵۴۸ م.) و اردو تحت فرماندهی او برای سومین بار وارد تبریز شد و عثمانیان قلعه وان را گرفتند. شاه طهماسب بنا بر قاعده و عادت خویش ظاهر نشد و اردو بازگشت. هنگام عزیمت به جانب حلب، القاص میرزا مأموریت یافت به کاشان، قم و اصفهان حمله کند. پس از بازگشت اردوی عثمانی، شاه طهماسب خود را ظاهر ساخت و حوالی دریاچه

مران را کوبیده، اما در نزدیکی‌های کماخ، بخش اعظم سپاهش نابود شد (چارشلی، ۱۳۸۸: ۴۹۲).

سلطان عثمانی در آغاز ورود به ایران، اولامه را همراه با سپاه بسیار به محاصره قلعه وان و القاص را به مرند فرستاد و خود به سوی تبریز آمد، اما بیش از چهار روز نتوانست در تبریز بماند، زیرا شاه طهماسب دستور داده بود که در سر راه سپاه ترک هر چه قنات بود، پر کنند و غلات و علوفه را آتش زنند. بنابراین، وقتی سلطان عثمانی به تبریز رسید، بیش از پنج هزار رأس از دواب او از فرط گرسنگی و تشنگی از بین رفت. سربازان از فرط قحطی به غارت و تاراج دست زدند و مردم را از گناهکار و بیگناه بر دار کشیدند. در پی این ظلم و ستم، مردم تبریز به قیام دست زدند و به نیروهای ترک از هر طرف حمله کردند، تا اینکه آنها ناچار شدند از تبریز فرار کنند. القاص چون به همدان رسید (۹۵۶ ق.) خانه برادر خود بهرام میرزا را غارت کرد و بر شهرهایی مانند قم، کاشان، ری و اصفهان تسلط یافت. او اموال بسیاری را که از غارت ایران به دست آورده بود، برای سلطان سلیمان فرستاد و در این حمله، قلعه وان به تصرف عثمانی‌ها درآمد (روملو، ۱۳۴۹: ۱۳۲۴ - ۱۳۲۳ و ۱۳۱۵؛ عابدینی، ۱۳۸۸: ۳۲).

### پناهندگی بایزید به دربار ایران

در سال ۹۶۶ ق. سلطان بایزید، پسر سلطان سلیمان حاکم ولایت کوتاهیه، از مقام خود برکنار شد و آن ایالت به پسر بزرگ‌تر سلطان سلیمان، یعنی سلیم رسید. بایزید خشمگین از این اقدام، برای دفع سلطان سلیم عازم قونیه شد. سلطان سلیم از پدرش استمداد کرد و در جنگ سختی که در حوالی قونیه در گرفت، بایزید شکست خورده و به آماسیه گریخت. او با ارسال پیغامی از پدرش تقاضای عفو کرد، اما سلیمان نپذیرفت و سپاه دیگری را مأمور سرکوب او کرد. سپس بایزید به ارزروم آمد و در آنجا با اسکندر پاشا جنگید، اما به ناچار با ده هزار نفر از سپاهش تا ایروان گریخت و در آنجا از پادشاه

ایران تقاضای پناهندگی کرد (روملو، ۱۴۱۳:۱۳۵۷؛ براون، ۱۳۶۹: ۹۸-۹۷؛ ثابتیان، ۱۳۶۳: ۱۲۵-۱۲۴). شاهقلی سلطان استاجلو، حاکم ایروان این خبر را به شاه طهماسب رساند و پادشاه با ارسال تحفه و هدایای بسیار، بایزید را به قزوین دعوت کرد. بایزید در سال ۹۶۷ ق. وارد قزوین شد، شاه طهماسب او را پذیرفت و ده هزار تومان به او بخشید و نامه‌ای نیز برای اصلاح ذات‌البین برای سلطان سلیمان فرستاد (پارسا دوست، ۱۳۷۷: ۳۰۰). با این همه، شاهزاده بایزید درصدد خیانت به شاه صفوی و قتل او برآمد تا شاید بدین ترتیب بتواند رضایت خاطر پدر را به دست آورد. شاه طهماسب پس از آگاهی از موضوع، او و فرزندانش را دستگیر کرد و چند تن از ملازمانش را کشت، سپس خود بایزید را در دربار به حبس انداخت (نوایی، ۱۳۹۱: ۱۲۷-۱۲۶). آنگاه پس از مدتی، شاهزاده را همراه چهار تن از فرزندانش به فرستادگان سلطان عثمانی تسلیم کرد و آنان نیز به دستور سلطان عثمانی ایشان را کشتند. تصمیم شاه طهماسب سبب تنش گردید، اما سرانجام با تحویل شاهزاده، از وقوع جنگ حتمی جلوگیری شد.

### پیمان صلح آماسیه، ایران و عثمانی

صلح آماسیه پیمان نامه‌ای بین شاه طهماسب یکم صفوی و سلطان سلیمان قانونی بود که پس از چندین جنگ میان صفویان و عثمانیان منعقد شد. در سال ۹۶۱ ق. سلطان سلیمان برای چهارمین بار جنگ بین دو کشور را شروع کرد و سپاه عثمانی را که در آن عصر بسیار قوی و قدرتمند بودند، به سمت ایران روانه ساخت. قزلباشان در مقابل آنان ایستادند و زمینه را برای صلح فراهم آوردند. به نوشته ژنرال سرپرسی سایکس: «از زمان تأسیس سلسه صفوی، بین ایران و ترکیه، حالت عداوت و خصومت یا جنگ و پیکار و یا در حال بلاتکلیفی باقی بوده است. در آخر، هر دو دولت از جدال و قتال خسته و مانده شدند و در سال ۹۶۱ ق. معاهده صلح، یک سلسله جنگ‌های اولیه بین ایران و ترکیه را که در آنها دولت عثمانی به طور کلی مهاجم بوده و ایران اساساً رویه دفاعی داشت، خاتمه داد» (رمضانی، ۱۳۸۷: ۲۵).

پیشنهاد صلح ابتدا از سوی شاه طهماسب مطرح شد: وی در نامه‌ای به سلطان عثمانی، انصراف دولت ایران از جنگ را اعلام کرد و عثمانی‌ها نیز، نظرات خویش را به صورت مکتوب به دربار ایران فرستادند. آنچه در این مکاتبات جلب توجه می‌کرد، مسائل مذهبی و سیاسی مورد نظر دو کشور بود. شاه طهماسب، در نامه‌اش «اعتقاد صریح خویش را به تشیع نشان داده و در برابر از مذهب تسنن با شدت هر چه تمام‌تر بدگویی کرده است»، شاه سلیمان نیز در پاسخ به نامه شاه ایران نوشت: «برای از بین بردن تشیع و رافضی‌گری حرکت کرده است» (همان). سلطان عثمانی پس از آگاهی از نظرات دینی شاه طهماسب، خیز بیشتری برای حمله به ایران برداشت. در این شرایط و موقعیت زمانی، شاه طهماسب تجربه‌های مؤثرتری نسبت به اوایل دوران حکومتش یافته بود و بنابراین به راحتی تسلیم خواسته‌های دشمن نشد.

در سال ۹۶۱ق. اردوی شاه طهماسب در موضع ارالق بود که سید شمس‌الدین دلیجانی، فرستاده شاه به روم، به اردو رسید و نامه‌ای از سوی سلطان سلیمان آورد. در این نامه، طهماسب با کلمات اهانت‌آمیز، سخت تهدید شده بود، بنابراین، پادشاه صفوی گروهی از سرداران قزلباش را مأمور تاخت و تاز در خاک عثمانی کرد (نوایی، ۱۳۹۱: ۱۲۵). از آن سوی، سلطان سلیمان نیز از حلب رو به سوی آذربایجان نهاد و به نجوان رسید و آنجا را آتش زد. در این زد و خوردهای کوتاه، قزلباش‌ها پیروز شدند و گرچه، سنان بیگ سردار عثمانی به اسارت در آمد، اما کشته نشد. سلطان سلیمان در نامه خود اشاره‌ای به صلح کرده بود و شاه طهماسب نیز سنان بیگ را همراه شاهقلی بیگ قاجار نزد سلطان عثمانی فرستاد و پیغام داد که خصومت موجب ویرانی مملکت است و صلح باعث رفاهیت رعایا (همان: ۱۹۸؛ رضانی، ۱۳۸۷: ۲۶).

شاه سلیمان از برخورد شاه طهماسب شگفت زده شد و ضمن ابراز علاقه برای صلح، کوشید تا پیمانی میان دو طرف منعقد شود. چندی بعد، از دربار ایران در نامه‌ای به دربار عثمانی، مراتب آمادگی دولت برای انعقاد پیمان صلح را اعلام کرد. شاه

طهماسب، در نامه خود، پس از یادآوری موضوع تأخیر حج مسلمانان و علاقه آنها به زیارت عتبات عالیات، نوشت: «اگر یکی از وزرای شما سگ شکاری شما را بی‌اذن براند، البته می‌پرسید که فلان سگ چی شد؟ و از درگاه من که راند؟ گویند فلان ملازم شما. شما را خوش نمی‌آید و بر او غضب می‌کنید. ما سگ و غلام چهارده معصومیم و این را شرف روزگار خود می‌دانیم و غلامی ایشان را از سلطنت روی زمین بهتر می‌دانیم. غلامی ایشان دولت باقی است و سلطنت دنیا، فانی» (نوایی، ۱۳۹۱: ۱۹۸).

مطالعه نامه شاه طهماسب بر سلطان عثمانی سخت مؤثر افتاد و به انعقاد پیمان صلح، که در تاریخ به "پیمان صلح آماسیه" معروف است، منجر شد. به موجب این پیمان، می‌باید پاره‌ای مناطق محل نزاع به ایران و بعضی دیگر به عثمانی واگذار می‌گردید. بدین ترتیب، آذربایجان غربی، قسمتی از کردستان و بین‌النهرین و قسمت شمالی گرجستان به عثمانی‌ها رسید. در مقابل، ارمنستان، آذربایجان شرقی، اردهان، کارتیل و کاخ، از آن ایران شناخته شد (همان؛ پارسا دوست، ۱۳۷۷: ۲۳۶). وقتی سلطان سلیمان در ارزروم بود، سفیری از جانب شاه طهماسب همراه نامه‌ای مبنی بر پیشنهاد متارکه به درگاه رسید و بدین ترتیب به مخاصمات خاتمه داده شد. در ۹ جمادی‌الآخر ۹۶۲/ اواخر آوریل ۱۵۵۵ سفرای ایران به مذاکره پرداختند؛ نتیجه مذاکرات، پایان دادن به جنگ‌های سی و هفت ساله میان ایران و عثمانی بود.

بدین ترتیب، جنگ خاتمه یافت و در ۸ رجب ۹۶۲/ ۲۹ مه ۱۵۵۵ معاهده آماسیه به امضاء رسید. به موجب این معاهده، آذربایجان و مرکز آن تبریز، آناتولی شرقی و عراق عرب در دست عثمانیان باقی می‌ماند. در سال ۹۶۱ ق. با انعقاد صلح آماسیه مقرر شد که مسق، کارتیل و کاخ متعلق به ایران و ولایت باش آچوق، دادیان، کوریان تا حدود طرابوزان و طرابلس، متعلق به عثمانی‌ها باشد (عبدالحسین نوایی، ۱۳۹۱: ۱۳۰). بنا بر صلح آماسیه، دولت ایران، حاکمیت عثمانی بر عراق را به رسمیت شناخت. با وجود از دست رفتن حاکمیت ایران بر عراق، در عصر شاه طهماسب صفوی حاکمیت دولت ایران بر کردستان و خوزستان تثبیت شد (برن، ۱۳۷۵: ۹). در همین هنگام، نامه دیگری از



پادشاه ایران، مبنی بر رعایت حال زائران ایرانی از سوی مأموران ترک به دست پادشاه عثمانی رسید و او دستور داد تا با حجاج و زوآر ایران مدارا کنند و ضمن برقراری امنیت راه ها، در تأمین رفاه و آسایش آنان بکوشند.

محتوای اصلی پیمان نامه آماسیه، پایان دادن به جنگ‌های طولانی و بی فایده دوطرف بود. در اثر موافقت نامه آماسیه اختلافات مذهبی کاهش یافت و مناسبات به روابط نسبتاً دوستانه‌ای تبدیل شد. در عهدنامه صلح آماسیه تصریح شده بود که دو کشور باید پناهندگان را تحویل دهند و بنابراین، شاه طهماسب، بایزید و فرزندانش را به ایلچیان سلیمان تحویل داد و آنان نیز به فرمان سلطان عثمانی، ایشان را به قتل آوردند. بدین ترتیب، صلح آماسیه رسمیت یافت و ماده تاریخ آن "الصلح خیر" گردید (نوایی، ۱۳۹۱: ۱۳۱).

معاهده صلح که برای اولین بار میان صفویان و عثمانیان منعقد می‌شد، سی و پنج سال یعنی تا زمان مرگ شاه طهماسب در ۱۵۷۶ م. و بروز اغتشاشات در ایران ادامه یافت. شاه طهماسب که سلطنت را با وضع تقریباً نومیدانه‌ای شروع کرده بود، طی سی سال اول حکومت، موفقیت‌های چشمگیری به دست آورد و در طول یک دهه جنگ داخلی بین امرای گردنکش قزلباش، مقام خود را حفظ کرد و با منابعی که به طور رقت انگیزی ناچیز بود، در برابر تهاجمات بزرگ از شرق و غرب ایستاد؛ او رفته رفته قدرت سپاه خود را افزایش داد و با کمک تنها برادر وفادارش بهرام و پسرش اسماعیل در عملیات سال ۹۶۰ ق. / ۱۵۵۳ م. علیه عثمانیان حالت تهاجمی گرفت. در نتیجه، هنگامی که باب مذاکرات صلح را با باب عالی، گشود، قادر بود از موضع قدرت نسبی سخن بگوید و مواد پیمان آماسیه برای ایران نامساعد نبود. اگر در ۹۴۰ ق. / ۱۵۳۴ م. طهماسب با عثمانیان وارد مذاکرات صلح می‌شد، بدون شک مجبور بود بخش‌های بزرگی از اراضی شمال غربی، از آن جمله پایتختش تبریز را به آنان واگذار کند، اما طبق پیمان آماسیه تنها تغییرات ارضی کوچکی در طول مرز صفویان و عثمانی صورت گرفت و هر دو طرف گذشت‌هایی کردند. گرجستان به "مناطق نفوذ" مورد قبول طرفین تقسیم شد و صلح

برای باقی عمر شاه طهماسب برقرار ماند و روابط ایران و عثمانی در طول حیات طهماسب و اسماعیل دوم «بر منهج قویم مصالحه و دوستی مقیم بود» (سیوری، ۱۳۸۰: ۶۲). لحن نامه‌های پرمهر و محبت در اواخر عمر میان طهماسب و سلیمان، شاهی صریح بر روند بهبود مناسبات است (شاو، ۱۳۷۰: ۱۶۹).

## نتیجه

صفویه و عثمانی دو قدرت بزرگ و مؤثر در مناطق وسیعی از جغرافیای اسلامی عصر خویش بودند و هر دو دولت خود را نماینده اسلام و هم وارثان امپراتوری‌های بزرگ و رقیب، ایران و روم می‌دانستند.

از نظر عثمانی‌ها، ایران یگانه سدی بود که فتوحات عثمانی را در جهت شرق و وصول آنها به توران متوقف کرده بود. بنابراین، روابط ایران و عثمانی بر محور جنگ استوار بود و دولت عثمانی که اینک متصرفاتش در پهنه سه قاره گسترش یافته بود، قصد داشت ایران را به شرق امپراتوری خود الحاق کند.

مناسبات ایران و عثمانی در دوره شاه طهماسب با کشمکش و درگیری همراه بود. پس از سلطان سلیم، سلیمان قانونی رویه پدر را در پیش گرفت و با استفاده از مسائل داخلی ایران، چند بار به ایران حمله کرد. سلطان سلیمان طی آخرین حمله در تابستان سال ۹۶۲ ق. / ۱۵۵۵ م. نتوانست به پیروزی قطعی دست یابد و به قرارداد صلحی در آماسیه رضایت داد. طهماسب که طبع معتدل و صلح‌طلبی داشت، نماینده تام‌الاختیاری اعزام داشت و پیمان صلح در ۸ رجب ۹۶۲ / ۲۹ مه ۱۵۵۵ در اردوی سلطان در آماسیه بین طرفین منعقد شد. این پیمان نخستین صلح میان صفویان و عثمانیان بود و تا بعد از مرگ هر دو فرمانروا تا سال ۹۸۶ ق. / ۱۵۷۸ م. برقرار ماند.

حملات ترکان به ایران، آشکارا بغداد و بین‌النهرین و نیز قلعه وان را از متصرفات طهماسب جدا کرد، اما طهماسب توانست از ضایعات بیشتر و از دست رفتن مناطق دیگر از جمله آذربایجان جلوگیری کند. شاه در رویارویی با این دشمن قدرتمند که در دل

اروپا به موفقیت‌های شایان دست یافته بود، شاید چندان شایستهٔ ملامت نباشد. اما عواقب رقت‌بار این سه لشکرکشی را در شرق و غرب، توأم با نزاع‌های همزمان داخلی در بین قبایل قزلباش، در اقتصاد و شرایط مالی و مادی مردم ایران نمی‌توان نادیده گرفت.

## منابع و مأخذ

- احمدی‌یاقی، اسماعیل، *دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال*، ترجمه: رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بُرن، میسائل رهر، ۱۳۵۰، *نظام ایالات ایران در عصر صفوی*، ترجمه: کی‌کوس جهان‌داری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیانی، خان‌بابا، ۱۳۷۸، *تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه*، تهران: زرین قلم .
- براون، ادوارد، ۱۳۷۵، *تاریخ ادبیات ایران در دوره صفویه تا عصر حاضر*، جلد ۴، ترجمه: بهرام مقدادی، تهران: مروارید.
- پارسادوست، منوچهر، ۱۳۷۷، *شاه طهماسب اول*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- پورگشتال، هامر، ۱۳۸۷، *تاریخ امپراتوری عثمانی*، جلد ۲، ترجمه: میرزا زکی علی‌آبادی، تهران: اساطیر.
- ترکمان، اسکندربیک (منشی ترکمان)، ۱۳۷۷، *تاریخ عالم آرای عباسی*، جلد ۳، به تصحیح: محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۱، *تاریخ عالم آرای عباسی*، به کوشش: ایرج افشار، جلد ۲ و ۱، تهران: امیرکبیر.
- ثابتیان، ذبیح‌الله، ۱۳۶۳، *اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه*، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- چارشلی، حقی اوزون، اسماعیل، ۱۳۸۸، *تاریخ عثمانی*، چاپ دوم، جلد ۲، ترجمه: وهاب ولی، جلد ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حاجیان‌پور، حمید، ۱۳۸۳، "اوضاع سیاسی ایران در دوره شاه طهماسب صفوی"، *مجله تاریخ اسلام در آینه پژوهش*، زمستان، شماره ۱۶.
- حسینی، سید حمید، ۱۳۸۹، "عوامل سیاسی-اجتماعی تنش میان صفویه و عثمانی"، *مجله سخن تاریخ*، سال نهم، تابستان.
- خواند میر، امیر محمود، ۱۳۷۰، *تاریخ صفویه (تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب)*، به کوشش: غلامرضا طباطبائی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- دهقانی، رضا، ۱۳۸۸، "روابط ایران و عثمانی به مثابه الگوی روابط شرقی-اسلامی"، *فرهنگ ویژه تاریخ*، شماره ۷۱، پاییز.
- رمضانی، عباس، ۱۳۸۷، *معاهدات تاریخی ایران*، چاپ دوم، تهران: ترفند.

رویمر، ه. ر.، ۱۳۸۴، *تاریخ ایران دوره صفویه (از مجموعه کمبریج)*، چاپ دوم، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: جامی.

روملو، حسن بیک، ۱۳۴۹، *احسن التواریخ*، جلد ۲ و ۱، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، جلد ۱، تهران: بنگاه نشر کتاب و انتشارات بابک.

سیوری، راجر، ۱۳۸۰، *ایران عصر صفوی*، چاپ نهم، ترجمه: کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز. شاو، استانفورد جی، ۱۳۷۰، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه: محمود رمضان زاده، مشهد: قدس رضوی.

شاه طهماسب صفوی، ۱۳۶۴، *تذکره شاه طهماسب*، به کوشش: امرالله صفوی، تهران: شرق. طهماسب صفوی اول، ۱۳۸۳، *تذکره شاه طهماسب*، به تصحیح: کریم فیضی، قم: مطبوعات دینی.

عابدینی، ابوالفضل، ۱۳۸۸، "قراردادهای صلح ایران و عثمانی و کاهش تنش‌های مذهبی بین دو کشور در عصر صفوی و افشاری"، *تاریخ ایران*، شماره ۶۰/۵، بهار.

فلسفی، نصرالله، ۱۳۱۶، *تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه*، تهران: بینا.

کین راس، لرد، ۱۳۷۳، *قرون عثمانی*، ترجمه: پروانه ستاری، تهران: کهکشان.

مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، ۱۳۶۴، *تاریخ روابط خارجی ایران*، چاپ دوم، تهران: امیر کبیر.

میرجعفری، حسین، ۱۳۵۴، "نامه‌ای از شاه طهماسب صفوی به سلطان سلیمان قانونی"، *مجله بررسی‌های تاریخی*، آذر و دی، شماره ۶۰.

نوائی، عبدالحسین و عباسقلی غفاری فرد، ۱۳۹۱، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه (سمت).

نوایی، عبدالحسین، ۱۳۵۰، *شاه طهماسب صفوی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

\_\_\_\_\_، ۱۳۴۷، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (شاه طهماسب)*، تهران: بنیاد فرهنگ.